

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معارف اعتقادی امامیه به
انضمام متن و ترجمه شرح
باب حادی عشر



مؤلف:

حمید نیک فکر

انتشارات چتر دانش

سرشناسه	: نیک‌فکر، حمید، ۱۳۶۱ -
عنوان قراردادی	: الباب‌الحادی عشر . فارسی-عربی .شرح
عنوان و نام پدیدآور	: معارف اعتقادی امامیه به انضمام متن و ترجمه شرح باب حادی عشر / مؤلف حمید نیک‌فکر.
مشخصات نشر	: تهران: چتر دانش، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۳۹۲ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۵۰۹-۵
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۳۸۸ - ۳۹۲.
موضوع	: شیعه امامیه -- اصول دین *Imamite Shī'ah -- Pillars of Islam
موضوع	: علامه‌حلی، حسن‌بن‌یوسف، ۶۴۸ - ۷۲۶ ق. الباب‌الحادی عشر -- نقد و تفسیر
موضوع	: فروع دین Islamic law -- Practical aspects
شناسه افزوده	: علامه‌حلی، حسن‌بن‌یوسف، ۶۴۸ - ۷۲۶ ق. الباب‌الحادی عشر . شرح
رده بندی کنگره	: BP۲۱۱/۵
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۱۷۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۴۸۵۳۰۸
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا	

نام کتاب	: معارف اعتقادی امامیه به انضمام متن و ترجمه شرح باب حادی عشر
ناشر	: چتر دانش
مترجم	: حمید نیک‌فکر
نوبت و سال چاپ	: اول - ۱۴۰۰
شمارگان	: ۱۰۰۰
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۵۰۹-۵
قیمت	: ۲۰۰۰۰۰ تومان

فروشگاه مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خ‌منبری جاوید(اردیبهشت شمالی)، پلاک ۸۸

تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۹۲۳۲۷ - تلفن فروشگاه کتاب: ۶۶۴۰۲۳۵۳

پست الکترونیک: nashr.chatr@gmail.com

کلیه‌ی حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.

سخن ناشر

رشته حقوق با تمام شاخه‌ها و گرایش‌هایش، به‌منزله یکی از پرطرفدارترین رشته‌های دانشگاهی کشور، تعداد فراوانی از دانشجویان علوم انسانی را به خود جلب کرده است؛ دانشجویانی که پس از تحصیل، وارد عرصه خدمت شده و در مناصب و جایگاه‌های گوناگون به ایفای وظیفه مشغول می‌شوند. منابعی که در دانشکده‌های حقوق، مبنای کار قرار گرفته و تحصیل دانشجویان بر مدار آن‌ها قرار دارد، در واقع، مجموعه کتب و جزواتی هستند که طی سالیان متمادی چنان‌که باید تغییر نیافته و خود را با تحولات و نیازهای زمانه هماهنگ نکرده‌اند.

این، در حالی است که نیاز مبرم دانش‌پژوهان به مجموعه‌های پربار و سودمند، امری انکارناپذیر است. به این ترتیب، ضرورت تدوین کتب غنی و ارزشمند برای رفع نیازهای علمی دانشجویان رشته حقوق و نیز رشته‌های متأثر از آن، باید بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد؛ کتاب‌هایی که روزآمدی محتوای آنها از یک سو و تناسب آنها با نیاز دانش‌پژوهان از سوی دیگر، مورد توجه و لحاظ ناشر و نویسنده، قرار گرفته باشد.

مؤسسه آموزش عالی آزاد چتر دانش، در مقام مؤسسه‌ای پیشگام در امر نشر کتب آموزشی روزآمد و غنی، توانسته است گام‌های مؤثری در همراهی با دانشجویان رشته حقوق بردارد. این مؤسسه افتخار دارد که با بهره‌مندی از تجربیات فراوان خود و با رصد دقیق نیازهای علمی دانشجویان، به تولید آثاری همت گمارد که مهم‌ترین دستاورد آن‌ها، تسهیل آموزش و تسریع یادگیری پژوهندگان باشد. انتشارات چتر دانش امیدوار است با ارائه خدمات درخشان، شایستگی‌های خود را در این حوزه علمی بیش از پیش به منصه ظهور برساند.

فرزاد دانشور

مدیر مسئول انتشارات چتر دانش

فهرست

۱۴	تفاوت‌های اصول دین و فروع دین
۱۵	ضرورت شناخت خداوند
۱۶	۱. دلایل عقلی
۱۶	۲. دلایل نقلی
۱۹	بخش اول: اصول دین
۲۱	اقسام اصول دین
۲۱	فصل اول: توحید
۲۳	اثبات وجود خدا
۲۴	برهان حدوث
۳۱	برهان امکان و وجوب
۳۲	برهان نظم
۳۷	برهان حرکت
۴۰	برهان خودشناسی؛ تفکر در مخلوقات (مخلوق هستی و نیاز به خالق داری)
۴۴	دلایل یگانگی خداوند (نفی شرک)
۴۸	اقسام توحید
۵۴	صفات خداوند متعال
۵۵	تقسیمات صفات الهی
۶۰	اراده الهی
۶۳	فصل دوم: عدل
۶۵	دلایل اثبات عدل الهی
۶۶	دلایل عقلی
۶۷	دلایل نقلی (آیات و روایات)
۶۹	وجود بلاها و تبعض‌ها
۷۴	در رفاه بودن فرد عاصی
۷۶	گناه اندک و جاودانگی در عذاب
۷۷	اختیار
۸۰	قرآن و احادیث معصومین <small>علیهم‌السلام</small> در مورد اختیار
۸۲	فصل سوم: نبوت
۸۳	ضرورت ارسال پیامبران
۸۶	فوائد بعثت
۹۰	روش‌های شناخت پیامبر
۹۱	چگونگی دلالت معجزه بر نبوت
۹۲	تفاوت معجزه با سحر
۹۳	معرفی پیامبران <small>علیهم‌السلام</small>

۹۳	تعداد پیامبران.....
۹۴	پیامبران اولوالعزم.....
۹۶	عصمت انبیا.....
۹۷	دلایل عصمت انبیا.....
۱۰۱	حیات پیامبر اکرم ﷺ.....
۱۰۲	برخی از معجزات پیامبر اکرم ﷺ.....
۱۰۴	علت‌های اعجاز و امتیازات قرآن.....
۱۰۵	وحی.....
۱۰۶	کاربردهای وحی در قرآن.....
۱۰۸	اولین وحی.....
۱۱۰	معنای اُمتی بودن پیامبر اکرم ﷺ.....
۱۱۲	فصل چهارم: امامت.....
۱۱۴	تفاوت دیدگاه شیعه و سنی در تعریف و جایگاه امامت.....
۱۱۷	علل منصوب بودن امام از جانب خداوند.....
۱۲۱	ملاک تعیین امام.....
۱۲۸	برخی از خصوصیات و نشانه‌های امام.....
۱۳۰	راه‌های اثبات امامت امیرالمومنین (علیه السلام) بعد از پیامبر.....
۱۳۰	«آیه ولایت».....
۱۳۳	«آیه انذار و حدیث یوم الدار».....
۱۳۳	«حدیث ثقلین».....
۱۳۴	«آیه تبلیغ و حدیث غدیر».....
۱۳۹	«حدیث منزلت».....
۱۴۱	«حدیث اثنا عشر خلیفه».....
۱۴۲	معرفی امامان شیعه (علیهم السلام).....
۱۴۳	امیرالمومنین علی (علیه السلام).....
۱۴۴	امام حسن (علیه السلام).....
۱۴۴	امام حسین (علیه السلام).....
۱۴۵	امام سجاد (علیه السلام).....
۱۴۵	امام باقر (علیه السلام).....
۱۴۶	امام صادق (علیه السلام).....
۱۴۷	امام کاظم (علیه السلام).....
۱۴۷	امام رضا (علیه السلام).....
۱۴۸	امام جواد (علیه السلام).....
۱۴۸	امام هادی (علیه السلام).....

۱۴۹	حضرت ولی عصر <small>علیه السلام</small>
۱۵۰	روش‌های اثبات ولادت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۵۱	مادر امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۵۴	غیبت صغری و کبری
۱۵۶	غیبت صغری
۱۵۷	اسامی سفرای حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> در زمان غیبت صغری
۱۵۷	ویژگی‌های غیبت صغری
۱۵۸	غیبت کبری
۱۵۸	ویژگی‌های غیبت کبری
۱۵۹	وظیفه شیعیان در زمان غیبت
۱۶۲	حکمت و علل غیبت
۱۶۶	ملاقات یا عدم ملاقات با امام زمان <small>علیه السلام</small> در دوران غیبت کبری
۱۷۰	نشانه‌ها و علائم حتمی ظهور
۱۷۰	خروج سفیانی
۱۷۱	خروج یمانی
۱۷۱	ندای آسمانی
۱۷۲	قتل نفس زکیه
۱۷۳	خسف در بیداء
۱۷۳	حکومت و امامت حضرت ولی عصر <small>علیه السلام</small>
۱۷۵	رجعت
۱۷۶	رجعت در روایات و آیات
۱۷۹	رجعت‌کنندگان
۱۸۰	توسل
۱۸۱	توسل در قرآن و روایات
۱۸۲	فصل پنجم: معاد
۱۸۳	دلایل معاد
۱۸۷	اشکال اصلی منکران معاد
۱۸۸	مرگ
۱۹۰	فوائد یاد مرگ و معاد
۱۹۲	آثار عقیده به معاد از نظر قرآن
۱۹۳	علت‌های ترس از مرگ
۱۹۴	برزخ
۱۹۵	سؤال نکیر و منکر
۱۹۷	فشار قبر

۱۹۸	قیامت
۲۰۰	علائم برپایی قیامت (أَشْرَاطُ السَّاعَةِ)
۲۰۱	معاد جسمانی
۲۰۴	شبهه آکل و مأکول
۲۰۶	میزان
۲۰۸	شهود در قیامت
۲۱۲	شفاعت
۲۱۲	شفاعت در آیات و روایات
۲۱۶	افرادی که شفاعت شامل حال آنها می‌شود
۲۱۷	شفاعت‌کنندگان
۲۱۹	فواید شفاعت
۲۱۹	صراط
۲۲۲	بهشت و جهنم
۲۲۴	مخلوق بودن بهشت و جهنم

بخش دوم: فروع دین ۲۲۷

۲۲۹	اقسام فروع دین
۲۲۹	فصل اول: نماز
۲۲۹	اقسام نمازها
۲۳۲	شرایط نمازگزار برای صحیح بودن نماز
۲۳۲	۱. لباس نمازگزار
۲۳۲	۲. مکان نمازگزار
۲۳۳	۳. قبله
۲۳۳	۴. وضو، غسل و تیمم
۲۳۴	چیزهایی که وضو را باطل می‌کند
۲۳۴	نکاتی در مورد وضو
۲۳۴	وضو جبیره
۲۳۵	غسل
۲۳۵	غسل ترتیبی
۲۳۵	غسل ارتماسی
۲۳۵	موارد غسل نمودن
۲۳۶	شرایط غسل
۲۳۶	تیمم
۲۳۷	شرایط صحیح بودن تیمم
۲۳۷	۵. وقت

۲۳۷	ارکان نماز.....
۲۳۸	واجبات رکنی
۲۳۸	نیت.....
۲۳۸	تکبیره الاحرام.....
۲۳۸	قیام.....
۲۳۸	رکوع.....
۲۳۸	دو سجده.....
۲۳۹	واجبات غیررکنی.....
۲۳۹	قرائت.....
۲۳۹	ذکر.....
۲۳۹	تشهد.....
۲۴۰	سلام.....
۲۴۰	رکعت سوم.....
۲۴۰	ترتیب.....
۲۴۰	موالات.....
۲۴۰	مستحبات نماز.....
۲۴۱	مکروهات نماز.....
۲۴۱	مبطلات نماز.....
۲۴۱	نماز آیات.....
۲۴۱	کیفیت نماز آیات.....
۲۴۲	نماز جمعه.....
۲۴۲	نماز میت.....
۲۴۳	کیفیت نماز میت:.....
۲۴۳	شکیات.....
۲۴۴	نماز احتیاط.....
۲۴۴	سجده سهو.....
۲۴۵	توضیحات کتاب لمعه در مورد نماز.....
۲۴۵	شرائط هفت گانه نمازها.....
۲۴۶	کیفیت نماز.....
۲۴۷	فصل دوم: روزه.....
۲۴۸	اقسام روزه.....
۲۴۸	نکاتی در مورد روزه.....
۲۴۹	توضیحات کتاب لمعه در مورد روزه.....
۲۵۰	شرائط وجوب روزه.....

۲۵۰	واجبات روزه
۲۵۰	موارد حرمت روزه گرفتن
۲۵۱	مواردی که فقط قضای روزه واجب می شود و کفاره ندارند
۲۵۱	فصل سوم: حج
۲۵۲	اقسام حج
۲۵۳	خروج از احرام
۲۵۳	محرمات احرام
۲۵۳	عمره مفرده
۲۵۴	توضیحات کتاب لمعه در مورد حج
۲۵۴	شرائط و اسباب
۲۵۴	انواع حج
۲۵۴	واجبات و محرمات احرام
۲۵۵	مانع شدن بیماری و مانع شدن دشمن از انجام اعمال
۲۵۶	فصل چهارم: زکات
۲۵۷	مصرف زکات
۲۵۸	توضیحات کتاب لمعه در مورد زکات
۲۵۸	افرادی که زکات به آنها تعلق می گیرد
۲۵۹	زکات فطره
۲۵۹	فصل پنجم: خمس
۲۶۰	مصرف خمس
۲۶۰	توضیحات کتاب لمعه در مورد خمس
۲۶۱	فصل ششم: جهاد
۲۶۲	توضیحات کتاب لمعه در مورد جهاد
۲۶۲	کیفیت جنگ با کفار
۲۶۳	ترک کردن جنگ
۲۶۳	فصل هفتم: امر به معروف و نهی از منکر
۲۶۴	توضیحات کتاب لمعه در مورد امر به معروف و نهی از منکر
۲۶۵	فصل هشتم: توبی و تبری
۲۶۷	مسیر رسیدن به تقرُّب الٰهی
۲۷۱	ضمیمه: متن و ترجمه شرح باب حادی عشر
۳۸۸	کتاب نامه

مقدمه مؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ سَيِّمًا خَاتِمِهِمْ وَ أَفْضَلِهِمْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطَّيْبِينَ الْأَتْحَابِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْعَالَمِينَ

کتاب حاضر در مورد عقاید شیعه نوشته شده است که بیان‌کننده اصول و فروع تشیع با بیانی مستدل و شیوا است. در این کتاب سعی شده است که علاوه بر بیان عقلی، به تبیین آیات و روایات نیز پرداخته شود تا اصول و فروع دین به بهترین شکل تبیین شوند.

این کتاب توضیح و تبیین کتاب «مختصر معارف اسلامی با رویکرد کتاب باب حادی عشر» است که توسط نگارنده تألیف شده بود.

این کتاب شامل سه بخش است: ۱. اصول دین. ۲. فروع دین. ۳. متن و ترجمه شرح باب حادی عشر.

اصول دین

اصول و عقاید تشیع از منبع الهی سرچشمه می‌گیرد که توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از ایشان توسط ائمه علیهم السلام بیان شده‌اند. دستوری که اسلام در مورد اصول دین می‌دهد این است که در اصول دین احدی حق ندارد از کسی تقلید کند؛ بلکه با استدلال و برهان باید اصول دین را اثبات نماید. این اصول در جوامع روایی بیان شده‌اند و متکلمین بزرگی همچون شیخ مفید، شیخ طوسی، علامه حلی و دیگران با تمسک و الگو گرفتن از آنها، ادله عقلی بر اصول دین اسلام از دیدگاه مذهب حقه جعفری اقامه کرده‌اند.

فروع دین

اسلام در مورد فروع دین بیان داشته است که اگر فردی به علوم فقهی و دینی، بر اساس استنباط‌های علمی، مسلط گردیده است، تکالیف شرعی را به جا آورد و در غیر این صورت، می‌تواند از فقیه عالم (مرجع تقلید) بهره برد.

احکام مورد استناد در این مبحث، از کتاب «متن کامل اللمعه الدمشقیه با ترجمه روان» نوشته شمس الدین محمد بن مکی بن احمد عاملی نبطی جزینی معروف به شهید اول (۷۸۶-۷۳۴ ه.ق) با ترجمه حمید نیک فکر گردآوری و بیان شده است.

متن و ترجمه شرح باب حادی عشر

معرفی کتاب «باب حادی عشر»: کتاب کلامی معروف شیعی است. علامه حلی (متوفی ۷۲۶) کتاب «مصباح الْمُتَهَجِد» شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰) که در مورد ادعیه و عبادات است را در ده باب خلاصه کرد و آن را کتاب «مِنْهَاجُ الصَّلَاحِ فِي مَخْتَصَرِ المَصْبَاحِ» نام‌گذاری نمود؛ سپس بدان جهت که عبادت و دعا، فرع شناخت معبود است و صحت عبادت، بستگی به صحت اعتقاد و ایمان دارد؛ لذا بابی به نام باب یازدهم (الباب الحادی عشر)، در شناخت اصول دین به آن افزوده است.

علامه حلی در باب یازدهم، اصول دین که شناخت آن بر هر مسلمانی واجب است را چنین برمی‌شمارد: فصل اول: شناخت و معرفت خدا. فصل دوم: صفات ثبوتیه خداوند که عبارتند از: قدرت و اختیار، علم، حیات، اراده و کراهت، ادراک‌کننده، قدیم و ازلی و باقی و ابدی بودن، تکلم، صادق بودن. فصل سوم: صفات سلبیه خداوند که عبارتند از: مرکب نبودن، جسم و عرض و جوهر نبودن، لذت و الم نداشتن، متحد به چیزی نشدن، محل حوادث نبودن، رویت بصری نداشتن، شریک نداشتن، از معانی و احوال به دور بودن. فصل چهارم: عدل؛ که اختیار بشر و استحاله قبیح بر خداوند و لطف او را به اثبات می‌رساند. فصل پنجم: رسالت و نبوت؛ در این فصل به اثبات نبوت پیامبر اسلام ﷺ و وجوب عصمت او و این که او فاضل‌ترین مردمان بوده و از دنائت پدران و ناپاکی مادران و رذایل خلقی و عیوب خلقی برکنار است می‌پردازد. فصل ششم: امامت؛ در این فصل بیان می‌شود که امام باید معصوم و منصوب و فاضل‌ترین مردمان باشد؛ سپس از راه‌های عقلی و نقلی به ذکر امامت بلافضل حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) پس از پیغمبر ﷺ می‌پردازد. فصل هفتم: معاد؛ که در این فصل معاد را از طریق عقلی ثابت می‌کند و سپس آیاتی را که بر آن دلالت دارد شرح می‌دهد؛ در این فصل مسئله ثواب و عقاب و توبه و امر به معروف و نهی از منکر نیز بیان شده است. یکی از مهمترین شروحاتی که بر کتاب باب حادی عشر نوشته شده است، شرح فاضل مقداد متوفی سال ۸۲۶ قمری است که کتاب خویش را به نام النافع یوم الحشر عنوان داده است. در کتاب حاضر به ترجمه فارسی آن اثر پرداخته شده است.

توضیحی در مورد ترجمه حاضر

در صفحه‌بندی ترجمه، متن اصلی عربی در صفحات سمت چپ و متن ترجمه فارسی در صفحات سمت راست، به صورت قرینه و مطابق با یکدیگر، بدون تقدم و تأخر قرار گرفته است. تلاش شده که ترجمه‌های روان همراه با توضیحات تکمیلی در داخل قلابها [] ارائه گردد تا مراد علامه حلی و فاضل مقداد به بهترین شکل ممکن، واضح گردد. از تمامی اساتید و دانش‌پژوهان گرامی استدعا داریم که پس از مطالعه این کتاب، نظرات عالمانه خود را به نگارنده انتقال دهند تا در صورت لزوم در چاپ‌های بعدی اشکالات و ایرادات احتمالی مرتفع شده و قابلیت بهره‌مندی از این مجموعه بیش از گذشته برای مخاطبان فراهم شود. پست الکترونیکی نگارنده: a2sahid@yahoo.com

بسم الله الرحمن الرحيم

انسانها پس از آنکه به زندگی دسته‌جمعی روی آوردند و اجتماع را تشکیل دادند، متوجه شدند که اعمالشان در مسیر زندگی بایستی تحت یکسری از قوانین اداره شود تا اینکه رفاه، آسایش و سعادت را برای خودشان و هموعانشان در پی داشته باشد و بتوانند بقای خود و اجتماع خویش را تضمین نمایند؛ بنابراین انسان پیوسته سعی می‌کند اولین مؤلفه زندگی دسته‌جمعی، که وجود قانون و اجرای آن است را عملیاتی سازد تا اعمال خود را مطابق قانون و مقرراتی که خودش در تصویب آنها دخیل بوده است، انجام دهد؛ زیرا بدون قانون نمی‌توان امنیت و عدالت را برقرار کرد و از حقوق مردم دفاع نمود و پاسخی مناسب به خواسته‌های انسان‌ها داد.

حال که وجود قوانین در زندگی روزمره دنیوی از ضروریات به حساب می‌آید، اگر احتمال داده شود که زندگی دیگری نیز وجود دارد و انسان‌ها بیهوده آفریده نشده‌اند و محدودیت عقل و علم انسان از یک سو و نیاز انسان به قانون از جانب دیگر، و نیز وجود انسان‌هایی که از ابتدای تاریخ بشریت همواره به بودن سرای دیگر و عبث آفریده نشدن مخلوقات تأکید داشته‌اند را در نظر بگیریم به این نتیجه می‌رسیم که انسان به تنهایی و با توجه به ابزارهای شناختش - که بسیار محدودند - توانایی شناخت و تصور زندگی دیگر را ندارد تا چه رسد به طراحی برنامه‌ای جامع برای رسیدن به سعادت ابدی؛ لذا بایستی کسی که قادر و عالم است و به تمام جوانب انسان اطلاع دارد، قانون جعل کرده باشد و برای اجرای قانون، افرادی را معین کرده باشد تا اینکه انسان‌ها را به سوی رستگاری در زندگی دیگر رهنمون سازند.

آن قانونی که سعادت انسان‌ها را تأمین می‌کند، «دین» نامیده می‌شود و آن فردی که قادر و عالم به تمامی جوانب انسانی است «خدا» است و آن مجریانی که بیان‌کننده قانون هستند، «پیامبران» می‌باشند.

دین

دین در لغت: پیروی و اطاعت کردن، تسلیم و سر سپردگی به شریعت است.^۱
دین در اصطلاح: مجموعه‌ای از معارف، قوانین و دستوراتی در مورد زندگی فردی و اجتماعی می‌باشد که از جانب خداوند به واسطه پیامبران فرستاده شده است و در بردارنده سعادتمندی و اخروی افراد جامعه است؛ «دین، در اصطلاح به معنای اعتقاد به آفریننده‌ای برای جهان و انسان و دستورهای عملی متناسب با این عقاید است».^۲

دین سنگر و حفاظت‌کننده انسان است. امیرالمومنین (علیه السلام) می‌فرماید: «اجْعَلِ الدِّينَ كَهْفَكَ»؛^۳ دین را پناهگاه خود قرار ده و نیز می‌فرمایند: «نِعْمَ الْقَرِينُ الدِّينُ»؛^۴ دین بهترین همراه است. از هر فردی نباید دین را اخذ کرد و هر کسی که ادعای ارتباط با خداوند نمود و گفت برنامه سعادت را آورده‌ام، قابل اعتماد نیست؛ بلکه از افرادی که مورد تضمین الهی هستند (دارای معجزه هستند و مقام عصمت دارند) باید راه را جویا شد. امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «شَرُّقًا وَ غَرِّبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛^۵ به شرق عالم و غرب عالم بروید، هرگز علم صحیحی جز آنچه از ناحیه ما اهل بیت خارج می‌شود، پیدا نخواهید کرد.

نباید فراموش کرد که ایمان به پروردگار و تدبیر به دین داشتن، نیازمند عمل صالح است و با عمل صالح است که دانسته می‌شود فردی مؤمن است یا خیر؛ لذا ثمره درخت ایمان، عمل شایسته و صالح است. مجموعه تعالیم اسلامی و آنچه را که در دین اسلام مطرح است را می‌توان به دو بخش کلی تقسیم نمود: الف. اصول عقاید: اعتقاداتی که از پایه‌های اسلام به حساب می‌آید و ایمان به آنها در تحقق اسلام، ضروری است. هر فرد مسلمان بایستی با سعی و کوشش علمی خود و با دلیل موجه عقلی و شرعی، به آن

۱- رک: ابن فارس، أحمد بن فارس، معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۱۹.

۲- مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش عقاید، ص ۱۱.

۳- لیشی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، ص ۷۷.

۴- همان، ص ۴۹۴.

۵- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۳۹۹.

اصول دست یابد؛ تقلید در این امور کافی نمی‌باشد. اصول دین شامل: ۱. توحید ۲. عدل ۳. نبوت حضرت محمد ﷺ ۴. ایمان به امامت ۵. معاد است.^۱

علت نام‌گذاری پنج اصل مذکور به نام اصول دین بدین علت است که: «زیر بنا و پایه‌های سایر علوم دینی که بیان باشد از حدیث، فقه و تفسیر، بر اساس این پنج اصل است»^۲.

ب. فروع دین: دستورهایی که از طرف خداوند به واسطه نبی اکرم ﷺ برعهده انسان نهاده شده است. به عبارت دیگر: عملکرد و وظایف مکلفین که از طرف قانون‌گذار معین شده است. در این امور، تقلید از مجتهد اعلم، در اینکه تکلیف خویش را صحیح انجام داده باشیم، کفایت می‌کند.

فروع دین به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱. عبادات ۲. معاملات یعنی احکام و قوانین غیر عبادی.

۱. عبادات: به معنای عملی که همراه با قصد قربت و به انگیزه خضوع و فروتنی در برابر پروردگار باشد.

۲. معاملات: به معنای احکام شرعی که وظیفه مکلفین [یعنی افرادی که به سن بلوغ رسیده و عاقل هستند و قدرت انجام تکالیف را دارند] در امور دنیایی را بیان می‌کند و نیازی به قصد قربت نداشته باشد. دین اسلام در مورد اصول دین به مکلفین دستور می‌دهد که هیچ کسی حق ندارد از فردی دیگر تقلید نماید بلکه اصول دین را بایستی با اعتقاد قلبی و دلیل محکم، پذیرفته باشید و بتواند آن را بیان کنید.

دین اسلام در مورد فروع دین بیان می‌کند که اگر فردی به علوم فقهی و دینی تسلط دارد و می‌تواند با توجه به استنباط‌های علمی، احکام فقهی را به دست آورد و انجام دهد: بر اساس آنچه که به آن رسیده است عمل نماید؛ و اگر به علوم فقهی و دینی تسلطی ندارد: می‌بایست یا به احتیاط عمل نماید یا اینکه از فردی که در علوم دینی تخصص پیدا کرده است که مرجع تقلید، نامیده می‌شود بهره‌برد و از فقیه‌ای که از سایرین آگاه‌تر و عالم‌تر است تقلید کند.

تفاوت‌های اصول دین و فروع دین

مهمترین تفاوت‌هایی که بین اصول و فروع دین وجود دارد عبارتند از:

۱. اصول دین در مورد اعتقادات است و از یقین قلبی سخن به میان می‌آورد؛ ولی فروع دین به اعمال انسان‌ها توجه دارد.
۲. اصول دین، بیشتر جنبه توصیفی و اخباری دارد؛ اما فروع دین، بیشتر جنبه دستوری و انشایی دارد.
۳. اصول دین را باید با یقین قلبی به دست آورد و تقلید کردن، جایگاهی در آن ندارد؛ اما فروع دین را می‌توان با تقلید کردن از مجتهد، ادا نمود.
۴. در اصول دین اختلاف، راه ندارد؛ اما در برخی موارد از فروع دین به سبب علت‌های گوناگون، اختلاف نظر وجود دارد.

۱- برخی از علمای متأخر شیعه در مورد امامت و عدل از اصطلاح اصول مذهب تشیع استفاده می‌نمایند؛ عدل الهی را در راستای مبحث خداشناسی و امامت را در راستای مبحث نبوت قرار داده‌اند. این تقسیم بندی سبب می‌شود در مورد کسانی که به اصول دین اعتقاد داشته باشند، ولی منکر عدل الهی یا امامت ائمه (علیهم‌السلام) هستند، اطلاق غیر شیعه شود نه اینکه بر آنها اطلاق کافر یا خارج از اسلام شود.

۲- فاضل مقداد، الباب الحادی عشر مع شرحیه النافع یوم الحشر، ص ۶.

۵. اصول دین بر پنج اصل استوار شده است؛ اما فروع را ده فرع شمرده‌اند.

ضرورت شناخت خداوند

خداشناسی نقطه آغازین دین است و وجه تمایز یک فرد دین‌دار از دیگران این است که بر فرد متدین، خداشناسی اطلاق می‌شود. حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) می‌فرماید: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ»^۱ ابتدای دین، شناخت خداوند است.

خداشناسی، آثاری به همراه دارد و در زندگی فرد خداشناس تأثیراتی بر جای می‌گذارد؛ برخی از مهمترین آن آثار عبارتند از:

۱. نگرش مثبت به هستی و زندگی: برای فردی که لذت معنوی معرفت خدا حاصل شود، دنیا و ظواهر فریبنده‌اش، کمترین ارزشی ندارد.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَّعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ نَعِيمِهَا وَ كَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقْلَ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطَّوْنَهُ بِأَرْجُلِهِمْ وَ لَنَعْمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ تَلَذُّوْا بِهَا تَلَذُّ مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَانِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ إِنْ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَيْسَ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ وَ صَاحِبٍ مِنْ كُلِّ وَحْدَةٍ وَ نُورٍ مِنْ كُلِّ ظَلْمَةٍ وَ قُوَّةٍ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ وَ شِفَاءٍ مِنْ كُلِّ سُقْمٍ»^۲؛ اگر مردم می‌دانستند شناخت خدا تا چه اندازه با ارزش است به شکوفه‌های رنگین دنیا و نعمت‌های آن، که [معمولاً] دشمنان از آن بهره دارند چشم نمی‌دوختند و دنیا نزد آنان بی‌ارزش‌تر از خاک زیر پایشان بود؛ و مانند کسی که در باغ‌های بهشت همراه با دوستان خدا در لذت دائمی است، به شناختن خدا، مُتَنَعِّمٌ و مُتَلَذِّذٌ می‌گردد. به‌درستی که معرفت خداوند همدم هر وحشت‌زدگی و همراه هر تنهایی و روشنایی هر تاریکی و نیروی هر ناتوانی و درمان هر دردی است.

۲. سعادت دنیوی و اخروی: سعادت دنیوی و اخروی انسان در گرو عمل کردن به دستورات الهی است که این دستورات، همراه سختی و مشقت ظاهری هستند و لذا به احکام الهی، تکلیف گفته می‌شود.

یکی از بادیه‌نشینان به خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد که یا رسول الله چیزی از غرائب علم را به من تعلیم کن حضرت فرمود: «مَا صَنَعْتَ فِي رَأْسِ الْعِلْمِ حَتَّى تَسْأَلَ عَنْ غَرَائِبِهِ قَالَ الرَّجُلُ مَا رَأْسُ الْعِلْمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقٌّ مَعْرِفَتِهِ قَالَ الْأَعْرَابِيُّ وَ مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقٌّ مَعْرِفَتِهِ قَالَ تَعْرِفُهُ بِلَا مِثْلٍ وَ لَا شَبِيهِ وَ لَا نِدٍّ وَ أَنَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ ظَاهِرٌ بَاطِنٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لَا كُفُوَ لَهُ وَ لَا نَظِيرَ فَذَلِكَ حَقٌّ مَعْرِفَتِهِ»^۳ در سر علم چه کردی تا از غرائب آن سؤال کنی. آن مرد عرض کرد که سر علم چیست یا رسول الله؟ پیامبر فرمود: شناختن خدا حق شناختنش. اعرابی عرض کرد که شناختن خدا حق شناختنش چگونه است؟ پیامبر

۱- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، خطبه اول، ص ۳۹.

۲- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۲۴۷.

۳- شیخ صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، التوحید، ص ۲۸۴.

فرمود: او را بشناسی، بی مثل و مانند و همتا و آنکه او یکی است و یگانه و اول، و آشکار و باطن و اول و آخر است؛ نه همتایی دارد و نه نظیر و این حق شناختن او است.

۳. تقویت اخلاق و فضایل اخلاقی: فردی که شوق به ثواب جاوید و نگرانی از عذاب را در نظر داشته باشد، به دنبال کنترل امیال و هوس‌های خویش می‌باشد تا اینکه از ثواب جاوید، به بالاترین درجه‌اش بهره‌مند گردد.

کسانی که از پروردگار بیمناک باشند، بهشت را خریده‌اند: ﴿رُوْا أَمْا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ مَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾؛ و اما کسی که از مقام پروردگارش بیمناک بوده و نفس خود را از هوی و هوس باز داشته باشد، همانا بهشت جایگاه اوست.

دلایل شناخت خداوند بر دو دسته‌اند: ۱. دلایل عقلی ۲. دلایل نقلی

۱. دلایل عقلی

دلیل اول: پرهیز از ضرر و زیان (وجوب دفع ضرر مُحْتَمَل): در صورتی که احتمال ضرر بزرگی داده شود، بررسی و اقدامات لازم صورت می‌دهیم و تا جایی که امکان دارد از خسارت‌ها جلوگیری می‌کنیم و به راحتی از آن عبور نمی‌کنیم. به عنوان نمونه اگر کودکی به ما بگوید داخل لیوانی که قصد استفاده از آن را داریم، زهر وجود دارد، عقل به وجوب اجتناب از آن ظرف حکم می‌کند؛ لذا اگر افرادی که به صدق و راستگویی آنها اطمینان داریم، آمده‌اند و می‌گویند ما از جانب خدا آمده‌ایم و می‌خواهیم شما را به راه سعادت راهنمایی کنیم و خدایی وجود دارد که وعده به بهشت و وعید (تهدید) به عقاب داده است، عقل حکم می‌کند که به ادعای آنان و دلیلشان گوش فرا دهیم و اگر ادعای آنها را موافق عقل دیدیم و برای ما ثابت شد که در گفتارشان راستگو هستند به سخنشان، ترتیب اثر دهیم.

دلیل دوم: شکرگزاری (وجوب شکر مُنْعِم): سپاس‌گزاری در برابر کسی که به انسان نعمتی داده است، امری ستودنی و لازم است. واجب بودن شکر منعم به این دلیل است که عقلا، کسی که چنین شکری را ترک کند مستحق مذمت و نکوهش می‌دانند؛ لذا برای شکرگزاری در برابر بخشنده نعمت باید او را شناخت و آنچه موجب خرسندی یا ناراحتی وی می‌شود را باید بدانیم تا بتوان به بهترین شکل از او تشکر کرد و آنچه را که خواهان انجام آن است، انجام دهیم و از آنچه که موجب بیزاری او می‌شود و خواهان عدم تحقق آن است، دوری کنیم.

۲. دلایل نقلی

دلیل اول: پرهیز از ضرر و زیان (وجوب دفع ضرر مُحْتَمَل): آیات و روایات نیز (همانند عقل) بیان می‌نمایند که دفع ضرر محتمل، واجب و ضروری است.

در آیات قرآن آمده است: ﴿وَأَتَقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾^۱؛ و بهره‌زید از آزمایشی که چون بیاید فقط مخصوص افراد ستمکار شما نخواهد بود.

برترین آزمایش و فتنه این است که حقیقت زندگی و آفرینش را فقط در این چند سال زندگی دنیا خلاصه نکنیم و احتمال وجود دنیای دیگر را دور از ذهن ندانیم و برای دفع ضرر احتمالی، اعمال شایسته را به جا آوریم.

﴿فَلْيُخَذِرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۲؛ باید بترسند کسانی که خلاف فرمان او کنند از اینکه دچار فتنه‌ای شوند یا دچار عذابی دردناک گردند.

فتنه به معنای آزمون الهی است که برای افراد رخ می‌دهد و کسی که از این آزمون سربلند بیرون می‌آید، علاوه بر برخورداری از ثواب، از ضرر احتمالی نیز دور می‌شود. از امام صادق (علیه السلام) پیرامون آیه مذکور سؤال شد ایشان فرمودند: «فِتْنَةٌ فِي دِينِهِ أَوْ جِرَاحَةٌ لَا يَأْجُرُهُ اللَّهُ عَلَيْهَا»^۳؛ مقصود فتنه در دین اوست یا زخمی که خدا در برابر آن پاداشی بدو ندهد.

امام رضا (علیه السلام) به فردی از زندیقان [یعنی افرادی که منکر وجود خدا و دین هستند] فرمود: «أَيُّهَا الرَّجُلُ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْقَوْلُ قَوْلِكُمْ وَ لَيْسَ هُوَ كَمَا تَقُولُونَ أَلَسْنَا وَ إِيَّاكُمْ شَرَعًا سَوَاءً وَ لَا يَضُرُّنَا مَا صَلَّيْنَا وَ صُمْنَا وَ زَكَّيْنَا وَ أَقْرَبْنَا فَسَكَتَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ (علیه السلام) وَ إِنْ يَكُنِ الْقَوْلُ قَوْلَنَا وَ هُوَ كَمَا نَقُولُ أَلَسْتُمْ قَدْ هَلَكْتُمْ وَ نَجَوْنَا»^۴؛ مرا خبر ده که اگر گفتار درست، گفتار شما باشد در حالی که چنان نیست که شما می‌گویید [یعنی شما، بیراهه رفته‌اید که می‌گویید خدایی وجود ندارد]، آیا ما و شما همچون یکدیگر و با هم برابر نیستیم و آنچه از نماز و روزه و زکات انجام داده‌ایم و اقرار نموده‌ایم، به ما ضرر نرساند [یعنی اگر سخن شما صحیح باشد و خدایی وجود نداشته باشد، ما و شما با یکدیگر برابر هستیم و این نماز و روزه ایبی که گرفته ایم به ما ضرری نمی‌رساند؛ زیرا شما بر بدن خویش، سختی و مشتقی بار نکرده‌اید ولیکن ما، برخی از سختی‌ها را بر بدن خویش وارد کرده‌ایم]. آن مرد سکوت کرد و هیچ نگفت. سپس امام رضا (علیه السلام) فرمود: اگر سخن درست، سخن ما باشد و حال آنکه سخن ما [صحیح] است و چنان است که ما می‌گوییم، آیا شما چنان نیستید که هلاک شده باشید و ما نجات یافته باشیم. [یعنی اگر آنچه ما می‌گوییم، صحیح باشد و خدایی وجود داشته باشد که تکالیفی را برعهده مکلفین قرار داده است؛ ما به سعادت اخروی رسیده‌ایم ولیکن شما به شقاوت اخروی دست یافته‌اید].

دلیل دوم: شکرگزاری (و جوب شکر منعم)

۱- انفال / ۲۵.

۲- نور / ۶۳.

۳- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۲۲۳.

۴- شیخ صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، التوحید، ص ۲۵۰.

شکرگزاری از نعمت‌های بی‌شمار الهی که در اختیار انسان‌ها قرار داده شده است مورد تأکید و توصیه آیات و احادیث قرار گرفته است.

خداوند به علت یاری مسلمانان در جنگ بدر، آن‌ها را به شکر گذاری از پروردگار فرا می‌خواند: ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذْنَبَءُ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ﴾^۱؛ خداوند شما را در [جنگ] بدر یاری کرد در حالی که شما [نسبت به آنها]، ناتوان بودید. پس، از خدا بپرهیزید، شاید شکر نعمت او را به جا آورده باشید.

در آیات بیان شده است که روزی‌دهنده شما از آسمان و زمین، خداوند است؛ لذا شکر الهی را به جا آورید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ﴾^۲؛ ای مردم، به یاد آورید نعمت خدا را بر شما [و در برابر آن نعمت‌ها شکر الهی را به جا آورید]؛ آیا آفریننده‌ای جز خدا هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ هیچ معبودی جز او نیست؛ با این حال چگونه به سوی باطل منحرف می‌شوید؟.

و نیز بعد از اینکه احکام وضو، غسل و تیمم بیان می‌شود، خداوند می‌فرماید: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُنِمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۳؛ خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند؛ بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید؛ باشد که شکر او به جای آورید.

در روایات نیز به وجوب شکر گذاری از منعم تأکید شده است: امام صادق (علیه السلام) در مورد بیان لزوم شکرگزاری از نعمت خداوند و شناختن نعمت‌دهنده، فرمودند: «مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ يَأْتِي عَلَيْهِ سَبْعُونَ سَنَةً أَوْ ثَمَانُونَ سَنَةً يَعِيشُ فِي مُلْكِ اللَّهِ وَ يَأْكُلُ مِنْ نِعْمِهِ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ»^۴؛ چقدر برای انسان زشت است که هفتاد یا هشتاد سال [کنایه است از سال‌های بسیار] در ملک خدا زندگی کند و نعمت او را بخورد ولی خداوند را آن طور که حق اوست نشناسد [و شکر نعمت‌های او را به جا نیاورد].

۱- آل عمران/ ۱۲۳.

۲- فاطر/ ۳.

۳- مائده/ ۶.

۴- خزاز رازی، علی بن محمد، کفاية الأثر في النصّ على الأئمة الإثني عشر، ص ۲۶۰.

بخش اول:

اصول دین

اقسام اصول دین

اصول دین در میان شیعیان بر پنج قسمت است؛ این اقسام عبارتند از: ۱. توحید، ۲. عدل، ۳. نبوت، ۴. امامت، ۵. معاد. به بررسی هر یک از این قسمت‌ها در ضمن یک فصل می‌پردازیم.

فصل اول: توحید

تعریف توحید: توحید، از باب تفعیل می‌باشد و به معنای یکتا دانستن خداست که شریکی ندارد؛ بدین معنا که خداوند شریک و شبیه ندارد.

خداوند یگانه‌ای است که اولاً ترکیب از اجزا و اوصاف مخلوقات در او راه ندارد، زیرا وجود هر مرکبی محتاج به اجزا است و وجود محتاج، محال است بخشنده وجود به خود و به غیر باشد. ثانیاً شریک و هم‌تا ندارد. دعوت انبیا بر پایه توحید بوده است و همه مردم را به اقرار و ایمان به یکتایی خداوند خوانده‌اند. قرآن کریم توحید را به‌عنوان پیام مشترک همه انبیا عرضه می‌کند و ایشان را قبل از هر چیز پیام‌آور یکتایی و یگانگی خداوند می‌داند: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُون﴾؛ پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر اینکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست؛ پس تنها مرا پرستش کنید. برخی از اصول و مبانی‌ای که توحید بر آن استوار است، عبارتند از:

۱. شبیه‌نبودن خدا با صفات مخلوقات: یگانگی خداوند در ویژگی‌ها به گونه‌ای است که هیچ چیز در اوصاف، همانند و شریک او نیست.

امیرالمومنین (علیه السلام) می‌فرماید: «تَوْحِيدُهُ تَمْيِزُهُ مِنْ خَلْقِهِ»؛ توحید الهی، جدا دانستن خدا از خلقش می‌باشد.

۱- انبیا/ ۲۵.

۲- طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۰۱.

اعتقاد به هرگونه مشابهت میان مخلوقات و خالق، منافی توحید است: امام صادق (علیه السلام) در تعریف توحید می‌فرماید: «أَمَّا التَّوْحِيدُ فَأَنَّ لَا تُجَوِّزَ عَلَيَّ رَبِّكَ مَا جَازَ عَلَيْكَ»؛^۱ اما توحید این است که آنچه برای خود روا می‌داری، بر مالک خود، روا ندانی.

امام رضا (علیه السلام) توحید را این‌گونه معرفی می‌فرماید: «أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ وَ أَصْلُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُهُ وَ نِظَامُ تَوْحِيدِ اللَّهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ وَ شَهَادَةُ كُلِّ مَخْلُوقٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِصِفَةٍ وَ لَا مَوْصُوفٍ وَ شَهَادَةُ كُلِّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ بِالْاِقْتِرَانِ وَ شَهَادَةُ الْاِقْتِرَانِ بِالْحَدِيثِ وَ شَهَادَةُ الْحَدِيثِ بِالْاِمْتِنَاعِ مِنَ الْأَزْلِ الْمُتَمْتِنِعِ مِنَ الْحَدِيثِ فَلَيْسَ اللَّهُ عَرَفَ مَنْ عَرَفَ بِالشَّيْبِهِ ذَاتَهُ»؛^۲ اول عبادت و بندگی خدای تعالی شناخت او است و بنیاد معرفت خدا، توحید او اقرار به یگانگی او است و رشته توحیدش، نفی صفات [زائده بر ذات] از او است، به گواهی دادن عقل‌ها که هر صفت و موصوفی، آفریده شده است و گواهی دادن هر آفریده شده که آفریننده دارد که نه صفت است و نه موصوف و گواهی هر صفت و موصوفی به اقتران [اقتران به معنای پیوستن و مصاحبت دو چیز با یکدیگر می‌باشد] و شهادت اقتران به حدوث [بدین معنا که ابتدای وجودی دارد]، و شهادت حدوث به امتناع و بازیستادن از ازل و همیشگی که از حدوث، اباء و امتناع دارد؛ پس خدا را نشناخته آنکه به واسطه تشبیه، ذاتش را شناخته باشد.

۲. فراتر بودن خداوند از فهم بشر: خداوند والاتر است از اینکه به اندیشه و توهم بشر در آید؛ زیرا چیزهایی در ذهن بشر جای می‌گیرد که دارای اجزا و کیفیت باشد.

به عبارت دیگر: موجودی که ذات و صفات و حالات آن، مورد شناخت مستقیم و بدون واسطه واقع شود، دارای تمیز و پیکره خاص مخلوقی^۳ بوده، و حقیقتی عددی و متجزی و حادث و قابل زیاده و نقصان است؛ برخلاف ذات الهی.

روایات تأکید دارند بر اینکه فراترین درجه شناخت الهی این است که مخلوقات آگاه شوند به اینکه خداوندی وجود دارد مابین با تمامی موجودات و در عین حال بدانند که ذات او قابل شناخت نمی‌باشد. امیر المومنین (علیه السلام) می‌فرماید: «كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ»؛^۴ فراترین درجه شناخت خداوند، تصدیق به وجود اوست [و از این فراتر نروند].

خداوند بر خلاف هر چیزی است که در اندیشه و خاطر بیاید. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «فَمَا وَقَعَ وَهُمَّكَ عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ خِلَافُهُ لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَ لَا تَدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ كَيْفَ تَدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَ هُوَ خِلَافُ مَا

۱- شیخ صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، التوحید، ص ۹۶.

۲- همان، ص ۳۴.

۳- تمیز و تشخص خاص خلقی بدین گونه است که حقیقتی متجزی و عددی را از مشابهش، مشخص و جدا می‌کند. مقابل این معنا تباین ذاتی موجود متجزی با موجود متعالی از داشتن مقدار و اجزاست. امام حسن مجتبی (علیه السلام) می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ... شَخْصٌ فَيَتَجَرَّأُ» شیخ صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، التوحید، ص ۴۵؛ حمد خداوندی را که شخص ندارد در نتیجه آن، دارای اجزا باشد.

۴- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ص ۳۹، خطبه ۱.

يُعَقِّلُ وَ خِلَافٌ مَا يَتَصَوَّرُ فِي الْأَوْهَامِ؛^۱ هر چیز که در وهم و خیالت [خاطرت] در آید، خدا غیر او باشد. چیزی مانند او نیست و خاطرها او را درک نکنند، چگونه خاطرها درکش کنند در صورتی که او بر خلاف آنچه تعقل شود و در خاطر نقش بندد، می‌باشد.

خدا در توهّم جا نمی‌گیرد. امیر المومنین (علیه السلام) می‌فرماید: «إِنَّ التَّوْحِيدَ أَنْ لَا تَتَوَهَّمَهُ»؛^۲ توحید این است که خدا را به وهم درنیاوری [بدین جهت که لازمه توهّم، صورت‌سازی است و لازمه صورت‌سازی، تشبیه است].

امام سجاد (علیه السلام) می‌فرماید: «لَمْ يَجْعَلْ فِي أَحَدٍ مِنْ مَعْرِفَةِ إِذْرَاكِهِ أَكْثَرَ مِنَ الْعِلْمِ أَنَّهُ لَا يُدْرِكُهُ فَشَكَرَ جَلًّا وَ عَزًّا مَعْرِفَةَ الْعَارِفِينَ بِالتَّقْصِيرِ عَنِ مَعْرِفَةِ شُكْرِهِ فَجَعَلَ مَعْرِفَتَهُمْ بِالتَّقْصِيرِ شُكْرًا كَمَا عَلِمَ عِلْمَ الْعَالَمِينَ أَنَّهُمْ لَا يُدْرِكُونَهُ فَجَعَلَهُ إِيمَانًا»^۳؛ شناخت خود را برای احدی بیش از این قرار نداده است که بدانند نمی‌توانند او را درک کنند. از معرفت کسانی که اعتراف به تقصیر در معرفت او دارند، قدردانی کرده است، و همین معرفت ایشان [یعنی تقصیر آنها در معرفت] را، شکر خویش به حساب آورده است، همان طور که علم جهانیان به غیرقابل ادراک بودن خود را ایمان دانسته است.

۳. شناخت خداوند به واسطه خلقت میسر است.

تنها راه علم به وجود ذاتی که فراتر از فهم بشر است و مابین با سایرین است، این است که با وجود مخلوقات به وجود او استدلال شود.

آفرینش دلالت بر وجود خالق می‌کند. امیر المومنین (علیه السلام) می‌فرماید: «ذَلِيلُهُ آيَاتُهُ»؛^۴ دلیل وجود او نشانه‌های آفرینش می‌باشد.

امام رضا (علیه السلام) برای اثبات خالق، به مخلوقات الهی اشاره کرده‌اند و می‌فرماید: «بِصُنْعِ اللَّهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ وَ بِالْعُقُولِ تُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ»^۵؛ با مخلوقات خداوند بر او استدلال می‌شود و از راه عقل‌ها، معرفت او محکم می‌شود. هر چه که قابل وصول و در دسترس باشد، خداوند نمی‌باشد. سید الشهدا (علیه السلام) می‌فرماید: «لَيْسَ بِرَبِّ مَنْ طَرِحَ تَحْتَ الْبَلَاغِ»^۶؛ هر چیز که بدان توان رسید او قابل درک باشد، پروردگار نیست، لذا شناخت خداوند به واسطه خلقتش امکانپذیر است.

اثبات وجود خدا

آیات و روایات بیان می‌کنند که اگر به عقل خود مراجعه کنید و از آن استفاده کنید و در آفرینش

۱- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۸۲.

۲- شریف الرضی، محمد بن حسین، خصائص الأئمة (علیهم السلام) (خصائص امیر المومنین (علیه السلام))، ص ۱۲۴.

۳- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۳۹۴.

۴- طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۰۱.

۵- همان، ص ۶۲.

۶- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۲۴۴.

مخلوقات تأمل کنید، به خداوند رهنمون می‌شوید و به بهترین دلیل بر وجود خداوند دست پیدا می‌کنید. در صورتی که در خلقت آسمان و زمین تفکر کنید به وجود خداوند پی می‌برید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَضْرِيحِ الرِّيحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛ در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتی‌هایی که در دریا به سود مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مرگ، زنده نموده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و [همچنین] در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه‌هایی است [از وجود خداوند و یگانگی او] برای مردمی که عقل دارند و می‌اندیشند.

آمدن پیاپی شب و روز به‌گونه‌ای که در یکدیگر وارد نمی‌شوند و ترتیب دارند، نشانه ایجادکننده‌ای برای آنها می‌باشد: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾؛ به‌طور مسلم، در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های [روشنی] برای خردمندان است. امیر المومنین (علیه السلام) فرمودند: «بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ»؛^۳ نمایان شدن خداوند متعال برای عقول، به‌واسطه مخلوقات است.

امام رضا (علیه السلام) می‌فرماید: «وَ فِيهَا أُثْبِتَ غَيْرُهُ وَ مِنْهَا أُبَيِّنُ الدَّلِيلَ»؛^۴ غیریت خود با اشیاء را در خود اشیا نمایانده است، و از آنها، دلیل بیرون آورده شده است [بدین معنا که دلیل بر وجود او، وجود اشیا است]. برخی از مهم‌ترین و معتبرترین برهان‌هایی که در مورد اثبات وجود خداوند به کار می‌روند، عبارتند از: ۱. برهان حدوث. ۲. برهان امکان و وجوب. ۳. برهان نظم. ۴. برهان حرکت. ۵. برهان خودشناسی (مخلوق هستی و نیازمند خالق می‌باشی).

برهان حدوث

معنای لغوی حدوث: به‌معنای ابتدای وجودی داشتن به کار برده می‌شود. «حدوث، وجود چیزی است بعد آنکه نبوده است».^۵

برهان حدوث بیان می‌کند هر آنچه که غیر از خداوند است، دارای ابتدای وجودی است یعنی حادث می‌باشد؛ بدین معنا که سابقه عدم دارند و سلسله موجودات جهان به جایی می‌رسند که هیچ چیزی تحقق نداشته است و با خلقت اشیا است که زمان و مکان تحقق پیدا می‌کند. به دیگر سخن: آنچه دیده می‌شود، به حکم ضروری عقل، ماهیات و موجوداتی هستند که وجود خارجی

۱- بقره/ ۱۶۴.

۲- آل عمران/ ۱۹۰.

۳- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ص ۲۷۳.

۴- شیخ صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، التوحید، ص ۴۰.

۵- ابن فارس، أحمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۶.

و حقیقی دارند؛ اگر با این موجودات، خالق هم وجود داشته باشد، وجود خالق ثابت می‌شود. و اگر خالق در میان نباشد، حادث بودن تمام موجودات لازم می‌آید؛ زیرا واسطه‌ای بین حادث و قدیم نیست.

پس برای ممکنات می‌بایست ایجادکننده‌ای وجود داشته باشند، ایجادکننده دو صورت دارد: ۱. اگر ایجادکننده آنها، قدیم باشد،^۱ وجود خالق ثابت می‌شود. ۲. اگر ایجادکننده آنها نیز، حادث باشد، به ایجادکننده احتیاج دارد، که این ایجادکننده اگر همان حادث اول باشد، دور لازم می‌آید.^۲ و اگر همچون خودش، حادث دیگری باشد، همین سخن درباره‌اش تکرار می‌شود؛ پس اگر به قدیم منتهی نشود، تسلسل لازم می‌آید.^۳

قدیم بودن مستلزم وجوب وجودداشتن می‌باشد: «الْعَالَمُ حَادِثٌ فَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ مُحَدِّثٍ فَلَوْ كَانَ مُحَدِّثًا تَسْلَسِلُ أَوْ دَارَ وَ إِنْ كَانَ قَدِيمًا تَبَّتْ الْمَطْلُوبُ لِأَنَّ الْقَدِيمَ يَسْتَلْزِمُ الْوُجُوبَ»؛^۴ عالم دارای حدوث است [یعنی دارای ابتدای وجودی است] پس نیازمند چیزی است که او را ایجاد کرده باشد؛ لذا اگر آن پدیدآورنده نیز دارای ابتدای وجودی باشد [و به پدیدآورنده‌ای که دارای ابتدای وجود نباشد، منتهی نگردد] تسلسل یا دور به وجود می‌آید؛ و اگر آن پدیدآورنده قدیم باشد، مطلوب ما [یعنی اثبات پدیدآورنده‌ای که دارای ابتدای وجود نباشد] ثابت می‌گردد زیرا قدیم بودن مستلزم واجب بودن است.

خلاصه برهان حدوث: ۱. جهان دارای ابتدای وجودی است. ۲. آنچه دارای ابتدای وجودی است، حادث است (و بدون اینکه ماده وجودی‌ای داشته باشد، خلق شده است)؛ پس جهان حادث است. ۳. هر آنچه که ابتدای وجودی داشته باشد به قدیم نیازمند است.

فردی از امام رضا علیه السلام پرسید: دلیل بر حدوث عالم چیست؟ امام پاسخ دادند: «أَنْتَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تُكُونْ نَفْسَكَ وَ لَا كَوْنَكَ مِنْ هُوَ مِثْلَكَ»؛^۵ تو نبوده‌ای و بعد از آن موجود شده‌ای [و دارای ابتدای وجودی هستی] و می‌دانی که تو خود را موجود نکرده‌ای و کسی هم که همانند تو است، تو را موجود نکرده و هستی نداده است [پس بایستی موجودی که ابتدای وجودی ندارد و مرکب از اجزا نیست و متفاوت با اوصاف مخلوقات است، عالم را به وجود آورده باشد].

عبد الکریم بن اَبی العوجا [وی کسی است که منکر خدا بوده است] از امام صادق علیه السلام سؤال کرد که دلیل بر حدوث اجسام چیست؟ امام علیه السلام پاسخ دادند: «من هیچ جسم خرد و درشتی در این جهان درک

۱- تعریف قدیم: موجودی که متعالی از زمان و مکان باشد و ابتدای وجودی داشتن برای آن متصور نیست و دارای اجزا نمی‌باشد.
 ۲- تعریف دور: توقف و وابسته بودن دو یا چند شی بر یکدیگر. به عبارت دیگر: دور آن است که یک شی در همان حال که علت تحقق چیز دیگری است، معلول همان چیز نیز باشد مانند اینکه وجود «الف» بر وجود «ب» توقف دارد و وجود «ب» بر وجود «الف» توقف دارد. دور به ضرورت عقل، باطل است؛ زیرا لازمه آن، این است که یک شی در یک آن، هم موجود و هم معدوم باشد و این امر، مستلزم اجتماع نقیضین می‌شود، در حالی که اجتماع نقیضین، محال است.

۳- تعریف تسلسل: زنجیره ارتباط علت‌ها و معلول‌ها با یکدیگر به گونه‌ای است که قبلی، علت بعدی باشد و همین طور (این سلسله علت و معلول ادامه پیدا می‌کند) و به جایی ختم نشود. تسلسل نیز باطل است زیرا همه سلسله علت و معلول‌ها در این ویژگی دارای اشتراک هستند که معلول می‌باشند؛ لذا وقتی که همه اجزای یک مجموعه دارای یک صفت باشند، خود آن مجموعه نیز به همان صفت، موصوف می‌گردد.

۴- علامه حلی، حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الإعتقاد، ص ۳۹۲.

۵- شیخ صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، التوحید ص ۲۹۳.

نمی‌کنم جز اینکه در صورت پیوست همانندش به آن، بزرگتر می‌شود، این موضوع زوال و انتقال از حالت اولی است و اگر جسم قدیم بود، زوال و تحوّل نمی‌پذیرفت، زیرا چیزی که زوال پذیرد و متحوّل شود، رواست که یافت شود و نابود گردد؛ لذا وجودش پس از نبود، عین حدوث است [یعنی دارای ابتدای وجودی است]؛ و بودنش در ازل، عین نیستی او است [زیرا صورتی که تحوّل پیدا کرده است و تبدیل به صورت جدید گردیده است، در ازل نبوده است] و هرگز صفت ازلیت و عدم و حدوث و قدّم در یک چیز جمع نگردد. این آبی العوجا عرض کرد: فرض کنیم از نظر جریان دو حالت خردی و درشتی و فرض دو زمان، چنانچه فرمودی و استدلال بر حدوث اجسام کردی باشد؛ ولیکن اگر همه چیز به همان حال خردی بماند، از چه راهی دلیل بر حدوث آن خواهی داشت؟ امام (علیه السلام) فرمود: ما روی همین عالم موجود که خردها درشت می‌شوند، گفتگو داریم؛ و اگر آن را از میان برداریم و عالم دیگری که تو می‌گویی به جای آن گذاریم، دلیل روشن‌تری بر حدوث است؛ زیرا دلیلی بهتر و روشن‌تر بر حدوث عالم از این نیست که ما آن را از ریشه و اساس برداریم و عالم دیگر به جای آن گذاریم [بدین معنا که تغییر و تحول و جابجایی، دلالت بر جزء داشتن و نیازمندی به مکان است که از اوصاف مخلوقات می‌باشد]؛ ولی باز روی فرض خودت هم جوابت را می‌دهم: اگر همه چیز این عالم جسمانی به حال خردی هم بماند، این فرض صحیح است که اگر بر هر خردی مثل آن افزوده شود بزرگتر خواهد شد، همین صحت امکان تغییر وضع، آن را از قدم بیرون آورد چنانچه تغییر و تحول، آن را در حدوث داخل کند^۱.

برهان حدوث و قدم چند مقدمه دارد:

مقدمه اول: هر آن چه که ما می‌بینیم یا تصور می‌کنیم، قابل کم و زیاد شدن است و آنچه که قابل کم و زیاد شدن باشد، محدود است، پس به وجود آمده است و ابتدای وجودی دارد. این مقدمه با دلایلی، اثبات می‌شود:

دلیل اول: اگر فرض کنیم که قبل از هر حادثه‌ای بی‌نهایت حوادث دیگر بوده است، هر حادثه‌ای فقط در صورتی به وجود می‌آید که بی‌نهایت از حوادث قبلیش، تمام شده باشد تا نوبت به او برسد، در حالی که محال است سلسله حادثه‌های بی‌نهایت به انتها برسد.

دلیل دوم: تمام حرکات افلاک از الآن تا ازل را یک قسمت می‌گیریم و از زمان طوفان نوح (علیه السلام) تا ازل را هم قسمتی دیگر فرض می‌کنیم، سپس یکی از این دو قسمت را بر دیگری منطبق می‌کنیم، دو صورت حاصل می‌شود: ۱. اگر هر دو قسمت تا بی‌نهایت استمرار داشته باشند؛ قسمت بیشتر، همانند قسمت کمتر می‌شود؛ و این خلاف فرض است؛ زیرا فرض ما بر این بود که یک قسمت، بیشتر از قسمت دیگری است. ۲. اگر قسمت کمتر به پایان برسد، متناهی است. و قسمت بیشتر نیز، متناهی می‌شود؛ زیرا قسمت بیشتر، فقط به اندازه متناهی، از قسمت کمتر، اضافه داشته است و آنچه که به اندازه متناهی، بر چیزی

۱- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۷۷، باب حدوث العالم، حدیث ۲.

که متناهی است، افزوده داشته باشد، خودش هم متناهی خواهد بود.^۱
مقدمه دوم: هر حادثی به مُحدثی غیر از خودش احتیاج دارد؛ زیرا حادث، دارای ابتدای وجودی است؛ لذا بایستی دیگری، سبب تحقق یافتن وی باشد.

مقدمه سوم: محدث و خالق حوادث، باید برخلاف حوادث بوده و خارج از زمان و مکان و زیادت و نقصان و تغییر باشد، در غیر این صورت، اشکال دور یا تسلسل پیش می‌آید.

نتیجه: عالم، متناهی و حادث است (دارای آغاز است)؛ زیرا عالم، ظرف به وجود آمدن حوادث است و حقیقتی غیر از این ظرفیت ندارد و زمان نیز همراه اولین موجود عالم، وجودش آغاز می‌شود؛ لذا عالم آفریننده‌ای برخلاف تمام اشیا دارد؛ یعنی خالق که جزء و شکل و صورت و زمان و مکان و امتداد و قابلیت تغییر و تبدل و تطوّر [شکل‌پذیری] و سایر صفات مخلوقات را ندارد.

در روایات نیز به برهان حدوث و قدم اشاره شده است؛^۲ برخی از بهترین و مختصرترین آنها عبارتند از: ابن ابی العوجاء محضر امام صادق (علیه السلام) رسید، امام (علیه السلام) از او سؤال فرمودند: «أَمْ مَصْنُوعٌ أَنْتَ أَوْ غَيْرُ مَصْنُوعٍ فَقَالَ عَبْدُ الْكَرِيمِ بِنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ بَلْ أَنَا غَيْرُ مَصْنُوعٍ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ (علیه السلام) فَصِفْ لِي لَوْ كُنْتَ مَصْنُوعاً كَيْفَ كُنْتَ تَكُونُ فَبَقِيَ عَبْدُ الْكَرِيمِ مَلِيّاً لَا يُجِيرُ جَوَاباً وَ وَلَعَ بِحَشَبَةِ كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُوَ يَقُولُ طَوِيلٌ عَرِيضٌ غَمِيضٌ قَصِيرٌ مُتَحَرِّكٌ سَاكِنٌ كُلُّ ذَلِكَ صِفَةٌ خَلَقَهُ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ فَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَعْلَمْ صِفَةَ الصَّنْعَةِ غَيْرَهَا فَاجْعَلْ نَفْسَكَ مَصْنُوعاً لِمَا تَجِدُ فِي نَفْسِكَ مِمَّا يَخْدُثُ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ»؛^۳ تو ساخته شده و نیازمند [یعنی مصنوع] هستی یا سازنده و بی‌نیاز [یعنی صانع] می‌باشی؟ ابن ابی العوجاء گفت: من ساخته شده نمی‌باشم. امام (علیه السلام) فرمودند: اگر مصنوع و ساخته شده می‌بودی چگونه بودی؟ ابن ابی العوجاء ماند که چه جواب گوید، و قطعه چوبی که در مقابلش بود را برداشت و می‌گفت این چوب، طول دارد، عرض دارد، عمق دارد، کوتاه است، حرکت و سکون دارد، این صفات‌ها و نشانه‌ها نشان‌دهنده ساخته شدن است و تمامی این آثار، آثار مصنوع است. امام (علیه السلام) فرمودند: اکنون که تو نشانه‌های ساخته شده و مصنوع را صفات یادشده [عرض، طول، عمق، حرکت و سکون] می‌دانی پس خودت هم ساخته شده‌ای، زیرا این صفات را به‌خوبی در خود می‌یابی.

غیر از خداوند، همه اشیا از اجزا تشکیل یافته‌اند. امام جواد (علیه السلام) فرمودند: «أَنَّ مَا سِوَى الْوَاحِدِ مُتَجَزِّئٌ وَ اللَّهُ وَاحِدٌ لَا مُتَجَزِّئٌ وَ لَا مُتَوَهَّمٌ بِالْقِلَّةِ وَ الْكَثْرَةِ وَ كُلُّ مُتَجَزِّئٍ أَوْ مُتَوَهَّمٍ بِالْقِلَّةِ وَ الْكَثْرَةِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ دَالٌّ عَلَى خَالِقِهِ لَهُ»؛^۴ همانا جز خداوند یگانه، همه چیز دارای اجزاست و خداوند یکتاست که نه دارای اجزاست و نه قابل تصوّر به کمی و زیادی می‌باشد. هر چیزی که دارای اجزا بوده یا قابل تصوّر به کمی و زیادی

۱- ابن دلیل به برهان «تطبیق» مشهور می‌باشد. رک: علامه حلی، حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۲۶۲.
۲- نقل احادیث به خاطر استفاده و بهره بردن از برهانی است که در حدیث آمده است، نه به‌صورت تعبد؛ زیرا بدیهی است که در بحث اثبات خداوند تعبد صحیح نیست.

۳- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۷۶.

۴- همان، ج ۱، ص ۱۱۶.

باشد، مخلوق است و دلالت می‌کند که خالق دارد.

هر چیزی که قابلیت زیادی و نقصان داشته باشد، مخلوق است و نیازمند به پدیدآورنده می‌باشد. امام رضا (علیه السلام) فرمودند: «تَعَالَى رَبُّنَا أَنْ يَكُونَ مُتَجَرِّبًا أَوْ مُخْتَلِفًا وَ إِنَّمَا يَخْتَلِفُ وَ يَأْتِلُفُ الْمُتَجَرِّبِيُّ لِأَنَّ كُلَّ مُتَجَرِّبٍ مُتَوَهِّمٌ وَ الْكَثْرَةُ وَ الْقِلَّةُ مَخْلُوقَةٌ دَالَّةٌ عَلَى خَالِقٍ خَلَقَهَا»؛ پروردگار ما بسی برتر از آن است که دارای اجزا یا گوناگونی باشد. فقط موجود دارای اجزا، دچار گوناگونی و ترکیب می‌شود؛ زیرا هر موجود متجزی‌ای در وهم درآید. و زیادی و کمی، مخلوقی است که بر آفریننده‌ای دلالت می‌کند که او را خلق کرده است. در کلام امیر المومنین (علیه السلام) به برهان حدوث به این صورت اشاره شده است: «الْحَقْدُ لِلَّهِ الدَّلَالُ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ وَ بِمُخَدِّثِ خَلْقِهِ عَلَى أَرْزَلِيَّتِهِ»؛ سپاس خدایی را سزا است که به وسیله آفریده‌هایش بر وجود و هستی خویش راهنما است و با حادث بودن او ابتدای وجودی داشتن موجودات، بر ازلی بودنش دلیل است. با توجه و التفات به اشیا و مخلوقات، پی برده می‌شود که آنها دارای ابتدای وجودی هستند و متشکل از اجزا می‌باشند؛ لذا نیازمند به ایجاد کننده‌ای می‌باشند که برخلاف آنها باشد. امیر المومنین (علیه السلام) فرمودند: «وَ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى وُجُودِهِ»؛ و به وجود آمدن موجودات، برهان وجود او است. امام صادق (علیه السلام) به این ابی العوجاء فرمود: «كَيْفَ احْتَجَبَ عَنْكَ مَنْ أَرَاكَ قُدْرَتَهُ فِي نَفْسِكَ نُشُوءَكَ وَ لَمْ تَكُنْ وَ كَيْبَرَكَ بَعْدَ صِرْعِكَ وَ قُوَّتَكَ بَعْدَ ضَعْفِكَ»؛ چگونه خداوند از تو پنهان است با این که قدرتش را در وجود خود به تو نشان داده است، تو را موجود ساخته و هیچ نبودی و وجود نداشتی، و بزرگت کرده بعد از آنکه خرد بودی، و تواناییت داده بعد از آنکه ناتوانی داشتی.

در مورد اینکه این عالم ابتدای وجودی دارد و یا لزومی به ابتدای وجودی داشتن برای عالم لازم نیست؟ در بین متکلمین و فلاسفه اختلاف وجود دارد.^۴ فلاسفه نیازی به ابتدای وجودی داشتن برای این عالم نمی‌بینند و می‌گویند که ذات الهی با همه اشیا می‌باشد و فیاض بودن الهی اقتضا می‌کند که خلقت همیشگی باشد؛ ولیکن متکلمین می‌گویند که عالم دارای ابتدای وجودی است و سابقه عدم وجود دارد و

۱- طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۰۶.

۲- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ص ۲۱۱، خطبه ۱۵۲.

۳- همان، ص ۲۶۹، خطبه ۱۸۵.

۴- شیخ صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، التوحید، ص ۱۲۶.

در مورد حدوث عالم، مرحوم شیخ صدوق در کتاب التوحید باب ۴۲، ص ۲۹۸، پس از حدیث ششم، بیان شیوایی را در این زمینه آورده است که ذکرش مفید است: «من الدلیل علی حدث الاجسام آتاً وجدنا انفسنا و سایر الاجسام لاتنفک ممّا یحدث من الزیاده و النقصان و تجري علیها من الصنعة و التدبیر و یعتورها من الصور و الهیئات، و قد علمنا ضرورة آتاً لم نصنعها و لامن هو من جنسنا و فی مثل حالنا صنعها، ولیس یجوز فی عقل، و لا یتصور فی وهم ان یكون ما لم ینفک من الحوادث و لم یسبقها قدیماً»؛ دلیل حدوث اجسام این است که ما خود و بقیه اجسام را می‌بینیم که هرگز جدا از حوادث نمی‌باشند، یعنی کمی و زیادی برای آنها می‌باشد، و تحت تدبیر و صنعت قرار می‌گیرند، و هیئت و شکل بر آنها عارض می‌شود، و می‌دانیم که این حوادث را ما و هر که از جنس ما است انجام نداده است، و چون این اجسام با حوادث همراهند و هرگز بدون این حوادث وجود ندارند، پس مانند آنها حادثند و معقول و متصور نیست که این اشیا، قدیم باشند.

۵- اهل عرفان نیز با بیان وحدت وجود و وحدت شخصیه وجود، دوئیت و تباین بین خالق و مخلوق را زیر سؤال می‌برند. رک: "نقد مستندات روایی نظریه وحدت شخصیه وجود": نوشته مؤلف کتاب حاضر.

فیض الهی در صورت وجود مخلوقات است که دوام دارد بدین معنا که قبل از خلقت موجودات، ظرفی و جایگاهی نبوده است تا فیض به او تعلق گیرد.

فلسفه بیان می‌کند که لزومی ندارد عالم دارای ابتدای وجودی باشد: «از نظر حکمای الهی لازم نیست کل عالم حدوث زمانی داشته باشد... از نظر حکمای الهی در موضوع خداشناسی هیچ لزومی ندارد که این عالم لحظه اولی داشته باشد؛ اگر هیچ لحظه اولی هم نداشته باشد، با خدایی خدا جور در می‌آید، بلکه لازمه خدایی خدا این است که عالم اول نداشته باشد. اصلاً لازمه اینکه خدایی باشد، این است که مخلوقاتش هم اول نداشته باشند. به عقیده آنها اینکه مخلوقات از نظر زمانی محدود باشند، با خدایی او منافات دارد»^۱.

فیاض بودن خداوند، قدم موجودات و ابتدا نداشتن آنها را می‌رساند: «روی اصول توحیدی باید گفت عالم آغاز ندارد؛ گیرم این عالم آغاز داشته باشد، باز [قبل از آن] عالم دیگری باید باشد. لازمه اینکه عالم خدا داشته باشد و اینکه خداوند فیاض بالذات و قدیم الاحسان است، این است که تا خدا بوده، مخلوقات هم داشته. اصول توحید ایجاب می‌کند که این جور بگوییم، گو اینکه از نظر اصول علمی این مسأله هنوز ثابت نشده»^۲. مخلوقات تجلیات الهی هستند و وجود حقیقی ندارند تا اینکه در مقابل خداوند قرار گیرند: «مخلوق خدا فعل خداست؛ فعل خدا خود شأنی از شئون اوست و ثانی او و در قبال او نیست. مخلوقات خداوند تجلیات فیاضیت او هستند»^۳.

فلسفه بین صفت ذات و صفت فعل الهی^۴ هیچ گونه تمایزی قائل نمی‌شوند و بیان می‌کند اعتقاد به خدا داشتن بدین معناست که بگوییم برای عالم ابتدایی وجود ندارد و خلقت وی ابتدا و انتهای ندارد؛ لذا مخلوقات نیز ابتدا و انتهای وجودی ندارند: «حکما معتقدند که نه تنها لازمه اعتقاد به خدا این نیست که قائل باشیم برای عالم اولی هست، بلکه لازمه اعتقاد به خدا این است که معتقد باشیم برای عالم اولی نیست؛ یعنی چون خدایی هست - و فقط به همین دلیل - عالم اول ندارد؛ چون ذات بی‌پایان است و خلقتش نمی‌تواند پایان یا مبدأ داشته باشد؛ تا خدا بوده خالق بوده و تا خدا خواهد بود خالق خواهد بود. حکما می‌گویند لازمه حرف متکلمین این است که خالق بودن خداوند محدود باشد، در صورتی که ذات حق هیچ نوع محدودیتی را نمی‌پذیرد، نه در ذات و نه در فعل. پس چون خدا هست، عالم هم باید از دو سر بی‌پایان باشد، هم از اول و هم از آخر... ذات خداوند همه چیزش ضروری است، از جمله افاضه و خلایقتش. پس نمی‌شود خدا در ازل خالق نباشد و بعد مثل کسی که چرتش پاره بشود، یکدفعه خالق بشود؛ نمی‌شود که خداوند در ازل خالق نباشد و در لایزال یک مرتبه پس از اینکه خالق نبوده است خالق بشود؛ چنین چیزی امکان ندارد. پس ما چون معتقد به خدا هستیم، معتقد به لانهایی مخلوقات هم هستیم.

چنانچه بگویید "اگر عالم قدیم است، چرا شما اسمش را مخلوق می‌گذارید؟ مخلوق یعنی چیزی که

۱- مطهری، مرتضی، توحید، ص ۱۶۰.

۲- همان، ص ۲۲.

۳- مطهری، مرتضی، مقدمه‌ای بر جهان بینی (جهان بینی توحیدی ۲)، ص ۶۹.

۴- در مبحث صفات خداوند متعال، به تعریف صفت ذات و صفت فعل پرداخته شده است.

نبوده و پیدا شده؛ چرا اسم چیزی را که همیشه بوده مخلوق گذاشته‌اید؟" حکیم الهی می‌گوید این را هم اشتباه کردید. مخلوق بودن یا معلول بودن یک معلول ملازم با این نیست که یک زمان نباشد و بعد وجود پیدا کند. اگر چیزی در ذات خودش "ممکن" است، یعنی اقتضای هستی و نیستی در ذاتش نیست، هستی او هستی است اما هستی‌ای است که فائض از غیر است و از جای دیگر به او رسیده است، ذاتش متکی و قائم به غیر است. این، مناط معلولیت است، خواه سابقه عدم زمانی داشته باشد خواه نداشته باشد... اگر ما فرض کنیم موجودی از ازل تا ابد بوده است ولی از ازل تا ابد در حالت قائمیت است و قائم به حق است و خداست که قیوم اوست و وجود او ناشی از وجود خدا و متکی به وجود خدا و فیضی از خداست، این همان معنای مخلوقیت و معلولیت است.^۱

عالم ابتدای وجودی ندارد و قبل از آن نیستی مطلق نبوده است: «فلاسفه می‌گویند محال است عالم اول داشته باشد، و من خیال نمی‌کنم علم امروز هم خلاف آن را ثابت کرده باشد و بگوید عالم روز اولی داشته است که قبل از آن، نیستی مطلق بوده است.»^۲

در این عبارات به این نکته توجه نشده است که خلقت از اوصاف فعل خداوند است و فعل خداوند نیز همانند اراده او دارای ابتدای وجود است (در مبحث اراده الهی به‌طور مفصل به این بحث می‌پردازیم). خلقت و اراده و مشیت الهی به یک معنا هستند که هر سه دارای معنای ابتدای وجودی داشتن می‌باشند. امام رضا علیه السلام فرموده‌اند: «أَنَّ الْإِبْدَاعَ وَالْمَشِيئَةَ وَالْإِرَادَةَ مَعْنَاهَا وَاجِدٌ وَأَسْمَاءُهَا ثَلَاثَةٌ»^۳؛ ابداع و مشیت و اراده مفاهیم سه‌گانه‌ای‌اند که یک معنا بیش ندارند.

کلام خداوند، سبب ایجادشدن مخلوقات می‌شود، کلام از اوصاف فعلی خداوند است و دلالت بر حدوث مخلوقات می‌کند. امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید: «يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ كُنْ فَيَكُونُ لَا بَصُوتَ يَفْرَعُ، وَلَا بِنِدَاءٍ يُسْمَعُ، وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فَعَلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ وَمَثَلُهُ، لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَائِنًا، وَلَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهًا ثَانِيًا»^۴؛ وقتی خداوند بودن یک چیزی را اراده کند، به او می‌گوید: ایجاد شو و آن نیز بی‌درنگ ایجاد می‌شود، گفتن او، صوتی نیست که در گوش فرو رود و صدایی نیست که شنیده شود، کلام خداوند سبحان یکی از افعال او است که آن را ایجاد می‌کند، چیزی است که پیش از آن، مانند آن نبوده [بدین معنا که حادث است] و اگر بخواهد قدیم باشد، خدای دومی خواهد بود.

در صورتی که فیض الهی دائمی باشد، سبب ازلی بودن مخلوقات می‌گردد در حالی که مخلوق دارای ابتدای وجود است. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «أَنَّ مَا لَمْ يَزَلْ لَا يَكُونُ مَفْعُولًا»^۵؛ آنچه ازلی باشد، مفعول او مخلوق [نخواهد بود].

۱- مطهری، مرتضی، توحید، ص ۱۴۴-۱۴۶.

۲- همان، ص ۱۴۹.

۳- شیخ صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، التوحید، ص ۴۳۵.

۴- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ص ۲۷۴.

۵- شیخ صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، التوحید، ص ۴۵۰.

برهان امکان و وجوب

تعریف واجب: موجودی که متعالی از داشتن اجزا، تغییر، تحول، زمان و مکان باشد و ابتدای وجودی داشتن برای آن متصور نیست.

تعریف ممکن: موجودی که نسبت به وجود داشتن یا وجود نداشتن، حالت تساوی دارد؛ لذا دارای اجزا و ابتدای وجودی است.

موجودات امکانی دارای صفت امکان هستند؛ یعنی نسبت آنها به وجود و عدم، مساوی است. ممکنات یا باید بدون علت به وجود آمده باشند یا اینکه نیازمند علتی هستند. ممکنات محال است که بدون علت به وجود آمده باشند زیرا باطل بودن دور و تسلسل از واضحات است؛ لذا به موجودی نیاز دارند که دارای وجوب وجود است بدین معنا که موجودی است که سابقه عدم ندارد.

علامه حلی برهان وجوب و امکان را بدین صورت بیان می‌کند: «هنا موجود بالضرورة فإن كان واجباً فهو المطلوب، وإن كان ممكناً افتقر إلى مؤثر موجود بالضرورة فذلك المؤثر إن كان واجباً فالمطلوب، وإن كان ممكناً افتقر إلى مؤثر موجود فإن كان واجباً فالمطلوب وإن كان ممكناً تسلسل أو دار»^۱ در اینجا [میان موجودات خارجی] به‌طور ضروری، موجودی تحقق دارد: پس ۱. اگر این موجود، واجب باشد، مطلوب ما [یعنی اثبات خداوند] ثابت می‌گردد؛ ۲. اگر این موجود، ممکن باشد، نیازمند تأثیرگذاری است که وجود خارجی دارد [یعنی آن موجود تأثیرگذار باید قبل از این موجود ممکن، وجود داشته باشد]، لذا اگر این موجود تأثیرگذار، واجب باشد، مطلوب ما [یعنی اثبات خداوند] ثابت می‌گردد؛ اگر این موجود تأثیرگذار، ممکن باشد، نیازمند تأثیرگذاری است که وجود خارجی دارد، لذا اگر این موجود تأثیرگذار، واجب باشد، مطلوب ما [یعنی اثبات خداوند] ثابت می‌گردد؛ و اگر این موجود، ممکن باشد، تسلسل یا دور لازم می‌آید.

خلاصه برهان امکان و وجوب: موجودات بر دو قسمت می‌باشند: ۱. یا اینکه وجوب برای آنها ضرورت دارد ۲. یا اینکه ممکن هستند و ابتدای وجودی دارند. اگر موجودات دارای ابتدای وجودی باشند، نیازمند مَرَجِّح (ترجیح‌دهنده) هستند یعنی نیازمند به موجودی هستند که سایر موجودات را خلق می‌کند، آن مَرَجِّح یا به مَرَجِّح دیگری احتیاج دارد یا نیاز ندارد: اگر به مَرَجِّح دیگری محتاج نباشد، مطلوب ما (یعنی اثبات واجب)، تحقق می‌یابد و اگر به مَرَجِّح دیگری نیاز داشته باشد، به‌علت اینکه دور و تسلسل باطل است، باید به مَرَجِّحی برسیم که ممکن نباشد و ابتدای وجودی نداشته باشد بلکه واجب باشد و این واجب الوجود، همان خداست.

برهان وجوب و امکان چند مقدمه دارد:

مقدمه اول: هر امر معقولی، وقتی وجود خارجی را به آن نسبت می‌دهیم، چند صورت دارد: ۱. اتصاف آن معقول به وجود خارجی به حسب ذاتش، صحیح نیست: در این صورت، آن امر معقول، ممتنع‌الوجود

۱- علامه حلی، حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۹۲.

نام دارد مانند: شریک خداوند متعال ۲. اتصاف آن معقول به وجود خارجی به حسب ذاتش، واجب است: در این صورت، آن امر معقول، واجب‌الوجود نام دارد و این مورد فقط بر خدای متعال صادق است. ۳. آن معقول به حسب ذاتش، امکان‌اتصاف به وجود خارجی دارد ولیکن وجود خارجی آن، به واسطه غیر داده شده است (یعنی نسبت آن، به وجود خارجی و عدم وجود خارجی، یکسان است): در این صورت، آن امر معقول، ممکن‌الوجود نام دارد و شامل تمامی مخلوقات می‌شود.

مقدمه دوم: هر موجود ممکن، حادث است زیرا ممکن در به وجود آمدنش، به موجودی که او را به وجود بیاورد نیاز دارد؛ بدین علت که اگر ممکن، در هنگام به وجود آمدنش، موجود بوده باشد (بدین معنا که شی‌ای که وجود خارجی دارد، به وجود بیاید)، امکان ندارد زیرا تحصیل حاصل می‌شود که مستلزم محال است؛ در نتیجه، ممکن باید در حالی به وجود بیاید که در گذشته وجود نداشته است؛ وجود ممکن، مسبوق به عدم بوده باشد.

مقدمه سوم: موجود ممکنی که وجودش باقی است، در بقای خود نیز، به مؤثر احتیاج دارد زیرا حقیقت وجود ممکن و تمام صفات او از خودش نیست؛ بلکه تمام این امور به اراده خالق و به وجود آورنده اوست. نتیجه: موجودات خارجی، ممکن‌الوجود و حادث می‌باشند و در بقا همانند حدوثشان، به واجب و خالقی نیازمند هستند؛ زیرا وجود موجودات بدون وجود واجب، مستلزم دور یا تسلسل است و دور و تسلسل باطل هستند.^۱

در روایات نیز به برهان وجوب و امکان اشاره شده است؛ برخی از آن روایات عبارتند از: معلول چیزی است که به غیرش، متکی است. امام رضا (علیه السلام) می‌فرماید: «وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ».^۲ هر چیزی که به غیر خود قائم است، معلول است (و تساوی وجود و عدم دارد). موجودی که از دیگری وجود گرفته باشد، معلول است. امیر المومنین (علیه السلام) برهان وجوب و امکان را این گونه بیان فرموده است: «وَكُلُّ مَوْجُودٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ».^۳ و هر موجودی که هستیش وابسته به غیر خود است، معلول است.

معلول چیزی است که به واسطه دیگری، پا برجا است. امیر المومنین (علیه السلام) می‌فرماید: «وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ».^۴ هر چیزی که به غیر خود قائم است، معلول است.

برهان نظم

نظم در لغت: به معنای تألیف کردن و الفت دادن اشیا با یکدیگر است.^۵ جهان پیرامون ما پر از پدیده‌های دقیق و شگفت‌آور است که بشر تاکنون به گوشه‌ای از اوضاع و احوال

۱- تمام آنچه گفته شده است، به طور چکیده در عبارت کوتاه خواجه نصیرالدین طوسی آمده است: «الموجود ان كان واجباً فهو المطلوب والا استلزمه لاستحاله الدور و التسلسل». علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، الفصل الاول فی وجوده، ص ۳۹۲.

۲- شیخ صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، التوحید، ص ۳۵.

۳- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۶۲.

۴- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ص ۲۷۲، خطبه ۱۸۶.

۵- ر.ک: ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۵۷۸.

جهان پیرامون خویش، اطلاع پیدا کرده است و هرچه دانش بشری پیشرفت می‌کند، ابعاد گسترده‌تری از این نظام پیچیده بر او آشکار می‌گردد؛ عقل انسان با برخورد به شگفتی‌های روزافزونی که با آنها سروکار دارد، به آفریدگاری با شعور که با قدرت خویش، این گونه نظم و ترتیب را در موجودات به وجود آورده است اعتراف می‌کند.

برهان نظم چند مقدمه دارد:

مقدمه اول: در جهان هستی، با استفاده از تجربه و مشاهده پی می‌بریم که نظام دقیق و حساب‌شده‌ای وجود دارد و بر هر ذره‌ای، نظم و قوانین خاصی حکم فرماست. یکی از دلایل روشن وجود نظم در موجودات جهان، ارتباط تنگاتنگی است که در میان دانش بشر و انسجام پدیده‌ها می‌باشد به این صورت که اگر نظم بر جهان حاکم نبود، نظریه‌ها و دستاوردهای علوم مختلف، نمی‌توانستند از قوانین این جهان پرده بردارند.

مقدمه دوم: هر جا نظم و تدبیر حساب‌شده‌ای وجود داشته باشد، عقل حکم می‌کند که ممکن نیست زائیدهٔ رویدادهای تصادفی باشد و بایستی از علم و قدرتی سرچشمه گرفته شده باشد که دارای انسجام باشد و به هر یک از افراد آن مجموعه، به‌گونه‌ای احاطه علمی داشته باشد تا سبب حرکت منظم و برقراری ارتباط بین افراد آن مجموعه را فراهم آورده باشد.

مقدمه سوم: نظم و ترتیبی که در نظام هستی وجود دارد - با همه پیشرفت‌های علمی‌ای که می‌بینیم - خارج از حیطه قدرت و اندیشه بشری است و بایستی کسی که این نظم را محقق کرده است، اوصاف و ویژگی‌هایی داشته باشد که بر خلاف این موجودات باشد؛ زیرا موجوداتی را که مشاهده می‌کنیم، نیازمند به ناظم هستند و به دلیل ابطال دور و تسلسل، باید سازنده‌ای موجود باشد که اوصاف آنها را نداشته باشد و مابین با آنها باشد تا بتواند به موجودات، زندگی و حیات بدهد.

نتیجه: نظم و تدبیر جهان آفرینش شاهد بر این است که آفریننده و سازنده‌ای دانا و مقتدر، با محاسباتی دقیق، نقشهٔ آن را طراحی کرده است که خودش از دایره آن موجودات بیرون است و متباین با اوصاف آنها است.

برهان نظم دو ادعا را ثابت می‌نماید: ۱. سازنده جهان - به‌علت ابطال دور و تسلسل - بایستی دارای علم و قدرتی باشد که با علم و قدرت مخلوقات متفاوت است و گرنه نمی‌توانست چنین انسجامی را برقرار کند. ۲. اگر علم و قدرت نظم‌دهنده با علم و قدرت مخلوقات متفاوت باشد، وجود خود ناظم نیز با وجود مخلوقات تفاوت دارد و مابین با وجود آنها می‌باشد.

در آیات و روایات به برهان نظم اشاره شده است؛ برخی از آیات و روایاتی که بر برهان نظم دلالت دارند؛ عبارتند از:

نظم در آسمان‌ها و زمین و خلقت انسان‌ها و جنبندگان نشانه‌هایی برای وجود ناظم حکیم است:

﴿سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾^۱؛ نشانه‌های خود را در عالم و در وجود خودشان به آنها نشان دادیم تا اینکه آشکار شد او حق است.

نظم در حوزه‌های گوناگون پدیده‌های جهان هستی از نشانه‌های ناظمی آگاه است: ﴿صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ﴾^۲؛ این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده؛ او از کارهایی که شما انجام می‌دهید مسلماً آگاه است.

خورشید و ماه در مدار خویش با نظم در حال حرکت هستند که این نظم نیازمند وجود ناظم قدرتمند و حکیم می‌باشد: ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^۳؛ نه خورشید را سزد که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می‌گیرد؛ و هر کدام در مسیر خود شناورند.

نظم و انسجام در عالم طبیعت، نشانه وجود ناظمی است که با حکمت و تدبیر خود امور را به انجام می‌رساند: ﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ﴾^۴؛ همان کسی که هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفرید؛ در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی‌بینی، بار دیگر نگاه کن، آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می‌کنی.

خداوند عالم و قادر، نیاز مخلوقات را در نظر گرفته است و آنها را ایجاد کرده است (یکی از این نیازمندی‌ها انسجام و منظم عمل کردن مخلوقات است تا یکدیگر از بین نبرند): ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾^۵؛ پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است.

ائمه علیهم‌السلام نیز برهان نظم را از مهم‌ترین ادله اثبات صانع معرفی کرده‌اند و انسان‌ها را به تفکر و اندیشه در مخلوقات فرا خوانده‌اند تا آنها را به وجود خداوند رهنمون سازند.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «أَوَّلُ الْعِبَرِ وَالْأَدِلَّةِ عَلَى الْبَارِي جَلَّ قُدْسُهُ تَهَيُّتُهُ هَذَا الْعَالَمِ وَ تَأْلِيْفُ أَجْزَائِهِ وَ نَظْمُهَا عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ فَإِنَّكَ إِذَا تَأَمَّلْتَ الْعَالَمَ بِفِكْرِكَ وَ مَيَّرْتَهُ بِعَقْلِكَ وَجَدْتَهُ كَالْبَيْتِ الْمُبْنِيِّ الْمَعْدَّ فِيهِ جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ عِبَادُهُ»^۶؛ نخستین عبرت‌ها و دلایل بر وجود پدیدآورنده -جل قدسه- آماده‌سازی این عالم، و پیوند و نظم اجزای آن به همانگونه است که باید باشد؛ پس اگر در اندیشه خود درباره جهان تأمل کنی و به‌واسطه عقل خود، در صدد شناخت آن باشی، آن را همچون خانه‌ای خواهی یافت که ساخته و مهیا شده و هر چه مورد نیاز بندگان بوده در آن فراهم آمده است.

امام صادق علیه‌السلام در پاسخ زندقی که سؤال کرد: چه دلیلی بر وجود سازنده جهان وجود دارد؟ فرمودند:

۱- فصلت/ ۵۳.

۲- نمل/ ۸۸.

۳- یس/ ۴۰.

۴- ملک/ ۳.

۵- طه/ ۵۰.

۶- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۳، ص ۶۱.

«وَجُودُ الْأَفَاعِيلِ دَلَّتْ عَلَى أَنَّ صَانِعاً صَنَعَهَا أَلَّا تَرَى أَنَّكَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى بِنَاءِ مُشَيَّدٍ مَبْنِيٍّ عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ بَابِيًّا وَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَرَ الْبَابِيَّ وَ لَمْ تُشَاهِدْهُ»^۱؛ وجود ساخته‌ها دلالت بر آن دارد که سازنده‌ای آن را ساخته است. آیا نمی‌بینی که چون به ساختمانی استوار و برافراشته می‌نگری، می‌فهمی که سازنده‌ای دارد، اگر چه سازنده را ندیده و مشاهده نکرده باشی [یعنی هر بنا و مخلوقی که با ترتیب و نظم بین اجزای آن، ساخته شده است دلالت بر وجود سازنده و نظم‌دهنده آن می‌نماید].

زندیقی به نام أبو شاکر دیصانی بر امام صادق (علیه السلام) وارد شده و عرض کرد: مرا به معبود و خدایم راهنمایی کن. امام صادق (علیه السلام) فرمود: بنشین، در این وقت پسر بچه‌ای وارد شد که با تخم مرغی بازی می‌کرد، امام فرمود: ای پسر این تخم مرغ را به من بده. آن را گرفت و فرمود: «يَا دَيْصَانِي هَذَا حِصْنٌ مَكْنُونٌ لَهُ جِلْدٌ غَلِيظٌ وَ تَحْتِ الْجِلْدِ الْغَلِيظِ جِلْدٌ رَقِيْقٌ وَ تَحْتِ الْجِلْدِ الرَّقِيْقِ ذَهَبَةٌ مَائِعَةٌ وَ فِطْصَةٌ ذَائِبَةٌ فَلَا الذَّهَبَةَ الْمَائِعَةَ تَحْتَلِطُ بِالْفِطْصَةِ الذَّائِبَةِ وَ لَا الْفِطْصَةَ الذَّائِبَةَ تَحْتَلِطُ بِالذَّهَبَةِ الْمَائِعَةِ فَهِيَ عَلَى خَالَهَا لَا يَخْرُجُ مِنْهَا خَارِجٌ مُصْلِحٌ فَيُخْبِرُ عَنْ إِصْلَاحِهَا وَ لَا يَدْخُلُ إِلَيْهَا دَاخِلٌ مُفْسِدٌ فَيُخْبِرُ عَنْ إِفْسَادِهَا لَا يُدْرِي لِلذَّكْرِ خُلِقَتْ أَمْ لِالْأُنْثَى تَنْفَلِقُ عَنْ مِثْلِ الْوَانِ الطَّوَاوِيسِ أ تَرَى لَهُ مُدْبِرًا قَالَ فَأَطْرَقَ مَلِيًّا ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ»؛ ای دیصانی، این [تخم] سنگری است پوشیده که پوستی ضخیم دارد و زیر آن پوسته‌ای نازک است، و زیر آن طلایی است روان و نقره‌ای آب شده، که نه طلای روان به نقره آب شده آمیزد و نه نقره آب شده با طلای روان در هم شود و به همان حال باقی است [و هیچ کدام با هم مخلوط نشده است و با نظمی خاص کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند]، نه مصلحی از آن خارج شده تا بگوید من آن را اصلاح کردم و نه مفسدی درونش رفته تا بگوید من آن را فاسد کردم، و معلوم نیست برای تولید نر آفریده شده یا ماده، ناگاه می‌شکافد و مانند طاووسی رنگارنگ بیرون می‌دهد، آیا تو برای این، مدبری در می‌یابی؟ راوی گوید: دیصانی مدتی سر به زیر افکند و سپس گفت: گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یگانه بی‌شریک نیست.

امام صادق (علیه السلام) برهان نظم را این گونه بیان می‌فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ الْأُمُورِ وَ مَبْدَأَهَا وَ قُوَّتَهَا وَ عِمَارَتَهَا الَّتِي لَا يُنْتَفَعُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِهِيَ الْعَقْلُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ زِينَةً لِحَلْقِهِ وَ نُورًا لَهُمْ فَبِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ وَ أَنَّهَمْ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهَ الْمُدْبِرُ لَهُمْ وَ أَنَّهَ الْمُدَبِّرُونَ وَ أَنَّهُ الْبَاقِي وَ هُمُ الْفَانُونَ وَ اسْتَدَلُّوا بِعُقُولِهِمْ عَلَى مَا رَأَوْا مِنْ خَلْقِهِ مِنْ سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ وَ شَمْسِهِ وَ قَمَرِهِ وَ لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ وَ بَأْنِ لَهُ وَ لَهُمْ خَالِقًا وَ مُدْبِرًا لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزُولُ»؛^۲ آغاز هر کار و سرچشمه کارها و نیرو و آبادانی آن، که هر سودی وابسته بدان است، عقل است که خدا آن را زیور خلق خود و روشنی‌بخش آنان ساخته است. به‌وسیله خرد، بندگان ابا توجه به جهان آفرینش و انسجام و نظمی که بین آنها حکمفرما است [آفریننده خود را بشناسند و بدانند که مخلوقند، و او مدبر

۱- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۸۱.

۲- طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۳۳.

۳- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۹.

آنها است و آنها در زیر تدبیر اویند، هم او است پاینده و آنها راه فنا می‌پیمایند. با عقل‌هایشان، استدلال کنند بر هر آفریده او که می‌بینند، از آسمان و زمین، خورشید و ماه، شب و روز؛ و در یابند که برای آن مخلوقات و خودشان، آفریننده و سرپرستی است که [با ترتیبی خاص و با اشکال گوناگون آنها را آفریده است] همیشه بوده و خواهد بود.

امیر المومنین (علیه السلام) فرمودند: «كَفَى بِإِتْقَانِ الصُّنْعِ لَهَا آيَةً وَ بِمَرْكَبِ الطَّبَعِ عَلَيْهَا دَلَالَةً وَ بِحُدُوثِ الْفِطْرِ عَلَيْهَا قِدْمَةً وَ بِإِحْكَامِ الصَّنْعَةِ لَهَا عِبْرَةً!»؛ و استواری [و نظم] خلقتش کافی است که نشانه باشد [بر وجود ناظمی آگاه و قادر]، ترکیب سرشت آنها از نظر دلالت [بر وجود ذاتی که متجزی و مرکب نیست، کفایت می‌کند]، حدوث و ایجاد فرسودگی بر آنها بر ازلی بودنش، و استحکام [و انسجام] آفرینش از نظر اعتبار [در باب قدیم بودنش] کفایت می‌کند.

با توجه به آیات و روایات مذکور می‌توان خصوصیات برهان نظم را این گونه بیان نمود: ۱. ارتباط و جهت‌گیری‌ای که بین اجزای گوناگون وجود دارد، امکان همکاری بین آنها را برقرار می‌کند. ۲. اشیا به‌صورت اتفاقی به‌وجود نیامده‌اند به سه دلیل: الف. با کمک حساب احتمالات می‌توان نشان داد که حتی برای تحقق یک پدیده منظم کوچک^۲، به قدری احتمالات فراوان وجود دارد که وجود آن را بر اثر تصادف غیرممکن می‌سازد. ب. در علوم تجربی و آزمایشگاهی هر چه بیشتر بر روی طبیعت مطالعه می‌شود، به نظم و هماهنگی آنها و اتفاقی نبودن پدیده‌ها، و به ابعاد و زوایای بیشتری از صفات صانع پی برده می‌شود. «علم وقتی پیش می‌رود نظامات بیشتری کشف می‌کند، نظاماتی که از وجود انتخاب، اختیار، تدبیر و اراده، بیشتر حکایت می‌کند»^۳. ج. کمبود علم و آگاهی سبب می‌شود که بر بسیاری از حوادث، اتفاقات و نظامات هستی، امور تصادفی اطلاق شود؛ لذا اگر اشیا به خاطر هدفی خلق شده باشند و کسی که دارای علم و قدرت است، آنها را به بهترین شکل کنار یکدیگر قرار داده باشد، اتفاقی بودن خلقت را به دنبال ندارد. ۳. عقل حکم می‌کند بر اینکه ناظم دارای علم و قدرت فوق العاده‌ای است که توانسته است مخلوقات را با چنین نظمی کنار یکدیگر مرتب سازد که مزاحمتی برای یکدیگر نداشته باشند. این علم و قدرت با علوم و نیروهای مادی تفاوت دارد؛ زیرا از مهمترین خصوصیات علوم و قدرت‌های مادی این است که محدودند و تمامی جوانب را نمی‌توانند در نظر بگیرند و با آزمایش و تجربه، پیشرفت می‌کنند و فزونی می‌یابند؛ مانند اینکه زمانی زمین را ثابت می‌دانستند و سپس به جهت پیشرفت علم و دانش، آن را متحرک می‌دانند.

مهمترین اشکالی که بر برهان نظم وارد شده است این است که نهایت چیزی که از برهان نظم دانسته می‌شود وجود ناظم است ولیکن چگونگی اوصاف خصوصیات او را بیان نمی‌کند: «از راه علوم، انسان فقط همین مقدار - و نه بیشتر - می‌تواند جلو برود که عالم ناظمی دارد؛ اما آیا این ناظم واجب‌الوجود و قائم به

۱- شیخ صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، التوحید، ص ۷۱.

۲- مانند سرودن شعری فاخر و با محتوا.

۳- مطهری، مرتضی، توحید، ص ۵۸.

ذات است یا از جای دیگر آمده؟ من نمی‌دانم. این ناظم عالم علیم هم هست، اما آیا بکلّ شیءِ عَلِیم؟ هیچ نمی‌شود این را فهمید. قادر هم هست اما آیا عَلی کلّ شیءِ قَدِیر؟ باز نمی‌دانیم. آیا ازلی و ابدی است؟ باز نمی‌دانیم. همه چیز را می‌گوییم نمی‌دانیم»^۱.

پاسخ این اشکال با توجه به آنچه گفتیم روشن می‌شود بدین بیان که عالم دارای ناظم است که آن را با نظمی که از حیطة اختیار، آگاهی و توانایی بشر خارج است مرتب کرده و کنار یکدیگر قرار داده است. این ناظم همانند مخلوقات نیست و اوصاف و خصوصیات آنها را ندارد، به دلیل اینکه الف: خود مخلوقات توانایی ایجاد چنین نظم و هماهنگی را ندارند و ب: به علت بطلان دور و تسلسل؛ باید به وجود ناظمی اقرار کنیم که ویژگی‌های مخلوقات (متجزی بودن، نیازمندی به مکان و زمان، ابتدای وجودی داشتن و...) را نداشته باشد.

به عبارت دیگر: در صورتی که ناظم عالم، خودش نیز نیازمند به ناظمی باشد که او را به وجود آورده است، سراغ آن ناظم دیگر می‌رویم تا ببینیم آیا این ناظم نیز نیازمند ناظمی دیگر است یا نیازی به ناظم دیگر ندارد؟ اگر نیازی به ناظم دیگر نداشته باشد، مطلوب ما ثابت می‌شود و اگر نیازمند ناظم دیگری باشد، به علت بطلان دور و تسلسل باید به ناظمی برسیم که نیازمند ناظم نباشد. حال اگر به ناظمی رسیدیم که نیازمند به ناظم دیگری نیست، عقل حکم می‌کند که آن ناظم بایستی مابین ناظم‌هایی باشد که شناخته شده‌اند زیرا ناظم‌هایی که شناخته‌ایم، علم، قدرت و تمامی اوصافشان بر وجودی حکم می‌کند که ابتدای وجودی دارد و زوال‌پذیر است و دانش و قدرتش دارای زیادی و نقصان است؛ لذا عقل حکم می‌کند که ناظم این جهان بایستی دارای وجودی مابین و متمایز در اوصاف با موجودات جهان باشد و نیز دارای علم و قدرتی باشد که در حیطة اندیشه در نمی‌آید.

برهان حرکت

این برهان یکی از ادله روشن و گویا بر وجود خداوند است و بیان می‌کند که موجودی غیر از موجودات مادی وجود دارد که متمایز از آنهاست. از اجزا تشکیل نشده است، زمان‌دار و مکان‌دار نمی‌باشد، تغییر، تحرک و تحول در او راه ندارد.

برهان حرکت چند مقدمه دارد:

مقدمه اول: جهان متحرک است بدین معنا که جهان در حال تغییر و تحول تدریجی است، از کهکشان‌ها گرفته تا جانوران همگی در جنبش و تحرک‌اند و در حرکت دائم و تغییر مستمر هستند؛ بلکه در درون هر موجودی نیز تحرک و تغییر وجود دارد؛ اعم از تغییر در حجم، خاصیت، وضعیت.

قرآن به تغییر و تحول دائمی جهان اشاره دارد و انسان‌ها را به توجه در این دگرگونی‌ها راهنمای

می‌نماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَالِقُ تُؤْفَكُونَ﴾؛ خداوند شکافنده دانه و هسته است؛ زنده را از مرده خارج می‌کند و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؛ این است خدای شما. پس چگونه از حق منحرف می‌شوید؟

مقدمه دوم: نیازمندی متحرک به محرک: در هر حرکت یا تغییر در حرکتی، پدیده‌ای رخ می‌دهد که پیش از آن وجود نداشته است و هر پدیده‌ای که در جهان رخ می‌دهد نیازمند محرک است؛ پس برای شروع تغییر و تحول‌ها نیازمند سبب هستیم. به عبارت دیگر: هر متحرکی در حرکت خود وابسته به محرکی است که آن را به حرکت در بیاورد.

امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: «كُلُّ مُتَحَرِّكٍ مُتَحَرِّجٌ إِلَى مَنْ يُحَرِّكُهُ أَوْ يَتَحَرِّكُهُ»؛ هر چه که حرکت می‌کند، نیازمند چیزی است که او را به حرکت درآورد یا به واسطه آن حرکت نماید.

مقدمه سوم: محرک این جهان، بایستی که متحرک نباشد؛ زیرا بطلان دور و تسلسل از واضحات عقل است؛ پس وقتی محرک بایستی غیر متحرک باشد، عقل حکم می‌کند که اوصاف و خصوصیات محرک با خصوصیات متحرک‌ها متفاوت است و از حیث وجودی با آنها تفاوت دارد بدین معنا که هر آنچه اوصاف متحرک‌ها می‌باشد از جمله اجزا داشتن، مکان‌دار بودن، ابتدای وجودی داشتن و... در محرک یافت نمی‌شود.

نتیجه: جهان دارای محرک است که آن محرک، غیرمتحرک است بدین معنا که آن محرک دارای خواص مادی نیست؛ زیرا خاصیت مادیات این است که دارای اجزا هستند و بدون اجزا، وجودی برای آنها تصور نمی‌شود؛ لذا دارای تحول هستند و در حرکت کردن، نیازمند به اجزا هستند که این اجزا دارای ابتدای وجودی هستند.

برخی از آیات و روایاتی که بر برهان حرکت دلالت دارند؛ عبارتند از:

قرآن از انواع گوناگون حرکت اعم از مکانی، کیفی و... یاد می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ﴾؛ او کسی است که بادها را بشارت‌دهنده در پیشاپیش رحمتش [باران] می‌فرستد؛ تا ابرهای سنگین‌بار را بردارند؛ [سپس] ما آنها را به سوی زمین‌های مرده می‌فرستیم؛ و به وسیله آنها، آب [حیات‌بخش] را نازل می‌کنیم؛ و با آن، از هرگونه میوه‌ای [از خاک تیره] بیرون می‌آوریم.

حتی‌اشیایی که به ظاهر ساکن هستند نیز در حال تغییر و تحول هستند: ﴿وَوَرَى الْجِبَالِ تَجْسُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ﴾؛ کوه‌ها را می‌بینی، و آنها را ساکن و جامد می‌پنداری، در حالی که مانند ابر در حرکتند.

۱- انعام/ ۹۵.

۲- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۲۵.

۳- اعراف/ ۵۷.

۴- نمل/ ۸۸.

آمدن شب و روز و طلوع و غروب ماه و خورشید از نشانه‌هایی است که بر وجود خداوند دلالت می‌کند: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ﴾؛ و از نشانه‌های او، شب و روز و خورشید و ماه است. ماه و ستارگان در حال حرکتند و جا به جا می‌شوند: ﴿كَذَلِكَ تَرَىٰ اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ * فَاتَمَّ جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَاتَمَّ أَقْبَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْاَفْلَهِينَ * فَاتَمَّ رَأَىٰ الْقَمَرَ بَارِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَاتَمَّ أَقْبَلَ قَالَ لَيْتَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَاتَمَّ رَأَىٰ الشَّمْسَ بَارِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَاتَمَّ أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ اِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾؛^۱ و این چنین، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم؛ آنا به آن استدلال کند، و اهل یقین گردد. هنگامی که [تاریکی] شب او را پوشانید، ستاره‌ای مشاهده کرد، گفت: این خدای من است؟ اما هنگامی که غروب کرد، گفت: غروب‌کنندگان را دوست ندارم. و هنگامی که ماه را دید که طلوع می‌کند، گفت: این خدای من است؟ اما هنگامی که غروب کرد، گفت: اگر پروردگار مرا راهنمایی نکند، مسلماً از گروه گمراهان خواهم بود. و هنگامی که خورشید را دید که طلوع می‌کند، گفت: این خدای من است؟ این [از همه] بزرگتر است. اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من از شریک‌هایی که شما [برای خدا] می‌سازید، بیزارم.

در کلمات امیر المومنین (علیه السلام) به برهان حرکت اشاره شده است، ایشان می‌فرماید: «لَا يَجْرِي عَلَيْهِ السُّكُونُ وَ الْحَرَكَةُ وَ كَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ وَ يُعَوِّدُ فِيهِ مَا هُوَ أَبْدَاهُ وَ يَحْدُثُ فِيهِ مَا هُوَ أَخَذَتْهُ»؛^۲ حرکت و سکون بر او جاری نیست؛ چگونه بر او جاری باشد آنچه که او جاری کرده؟ و چگونه صفتی را که در مخلوقی آفریده، به آفریننده باز گردد؟ یا آنچه را حادث کرده در خود او حادث شود؟ تغییر و دگرگونی حالات و اراده‌ها، دلیل بر وجود خداوند است. فردی از امیرالمومنین (علیه السلام) سؤال کرد که چه دلیلی برای اثبات خداوند وجود دارد؟ حضرت پاسخ دادند: «ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ تَحْوِيلُ الْحَالِ وَ ضَعْفُ الْأَرْكَانِ وَ نَقْضُ الْهَيْمَةِ»؛^۳ سه مورد برای اثبات صانع وجود دارد: ۱. تغییر حالات. ۲. تضعیف قوا. ۳. دگرگونی اراده‌ها.

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم آیا خداوند به صورت ازلی متحرک بوده است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ إِنَّ الْحَرَكَةَ صِفَةٌ مُخَدَّتَةٌ بِالْفِعْلِ»؛^۴ برتر است خداوند از اینکه متحرک باشد، حرکت از صفات حدوث است.

امام صادق (علیه السلام) تحرک و تغییر را لازمه اشیا می‌داند و خداوند را از این صفت، مجزا می‌داند و می‌فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا يَبِيدُ أَوْ يَتَغَيَّرُ أَوْ يَدْخُلُهُ التَّغْيِيرُ وَ الزَّوَالُ أَوْ يَنْتَقِلُ مِنْ لَوْنٍ إِلَى لَوْنٍ وَ مِنْ هَيْئَةٍ إِلَى هَيْئَةٍ

۱- فصلت/ ۳۷.

۲- انعام/ ۷۵- ۷۸.

۳- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ص ۲۷۳، خطبه ۱۸۶.

۴- شعیری، محمد بن محمد، جامع الاخبار، ص ۷.

۵- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۰۷.

وَمِنْ صِفَةِ إِلَى صِفَةٍ وَ مِنْ زِيَادَةٍ إِلَى نُقْصَانٍ وَ مِنْ نُقْصَانٍ إِلَى زِيَادَةٍ إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ فَإِنَّهُ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ بِحَالَةٍ وَاحِدٍ؛^۱ هر چیزی جز خداوند نبود می‌شود یا دگرگون می‌گردد یا تغییر و زوال در آن راه می‌یابد یا از رنگی به رنگ منتقل می‌شود یا [وصف خود را عوض می‌کند و] از صورتی به صورت دیگر و از صفتی به صفت دیگر و [یا] از فزونی به کاهش می‌گراید و [یا] از کاستی به فزونی می‌گراید؛ همانا پروردگار جهانیان است که از ازل تا ابد به یک حال است.

خلاصه برهان حرکت: ۱. اشیا دارای تغییر و تحول هستند ۲. هر متحرکی نیازمند محرک است ۳. محرک یا خودش، ثابت است یا اینکه متغیر است. ۴. به‌علت بطلان دور و تسلسل، بایستی به محرکی برسیم که غیرمحرک باشد.

نتیجه: عقل حکم می‌کند، چیزی که دارای تحرک نباشد، جسم و مادی نیست و خواص آن - اعم از متجزی‌بودن، مکان‌داربودن، ابتدای وجودی داشتن و ... - را ندارد.

پس این برهان به دو محور اساسی در خدا شناسی اشاره می‌کند:

۱. محرک جهان، عوارض و ویژگی‌های موجودات جهان متحرک را ندارد؛ زیرا با حضور در این جهان، در معرض تغییر، تحرک و تحول قرار می‌گیرد.

۲. محرک جهان، دارای تغییر و تحول نمی‌باشد؛ زیرا تغییر داشتن لازمه نیازمندی به اجزاء، مکان، زمان و محرک می‌باشد.

تفاوت برهان حرکت و برهان حدوث: حرکت، به تغییر تدریجی یک شیء گفته می‌شود؛ لذا در برهان حرکت از ابتدا به اصل و خود شیء نگاه نمی‌شود و در مرحله بعد که می‌خواهیم ویژگی‌های محرک غیرمتحرک را بیان کنیم، به خصوصیات آن اشیا پرداخته می‌شود و گفته می‌شود که محرک غیرمتحرک، دارای خصوصیتی مابین و ممتاز از آن اشیا می‌باشد. اما در برهان حدوث از همان ابتدا، به اصل و خود وجود یک شیء نگاه می‌شود بدین صورت که آیا آن شیء، ابتدای وجودی دارد یا اینکه قدیم است و نیاز به محدثی ندارد.

برهان خودشناسی؛ تفکر در مخلوقات (مخلوق هستی و نیاز به خالق داری)

این برهان بیان می‌نماید که هر فردی به خویشتن بنگرد و می‌بیند دارای جسمی است که از اجزای متعدد و مختلف تشکیل یافته است؛ این اجزا با هماهنگی با یکدیگر کار می‌کنند و دارای قوت و ضعف هستند و روزی به وجود آمده‌اند و روزی نیز از بین می‌روند، به این نتیجه می‌رسد که او را آفریننده و سازنده‌ای است که باید صفات آن آفریننده، برخلاف اوصاف آن فرد باشد وگرنه او نیز نیازمند به ایجادکننده‌ای است.

برهان خودشناسی چند مقدمه دارد: